

مدارا

انجمن علمی - دانشجویی جامعه شناسی

دانشگاه علامه طباطبائی

فصل نهمه شماره ششم، خرداد ماه ۱۴۰۱

مهاجرت



مدارا

فصل نامه مدارا، شماره ششم

مهاجرت

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی جامعه شناسی

مدیر مسئول: یسنا حیدری

سردبیر: ساغر ثانی

ویراستار: محمدحسین صادقی نژاد، مهنا اسماعیلیان

انتخاب تصاویر: یسنا حیدری و ساغر ثانی

همکاران این شماره:

دکتر شیرین احمدنیا، دکتر سید مهدی خویی،

سیده درسا موسوی، محمدپویا جمالی تبار،

معین رضوانی، اسرا تمیزکار، سارا کریمی، پارمیس

قهرمانی قاجار، ستایش شیر علی، امید مهاجری،

لیلا عراقی و نسترن صارمی

فهرست

سخن سردبیر / ۱

مهاجرت و هزار و یک درد دیگر: چه باید کرد؟ / ۲

زنان و مهاجرت بین المللی / ۶

تعریف شادی از نگاه مهاجران / ۱۱

Diaspora / ۱۵

مهاجران ذهنی! / ۱۹

فرار از تهران و تهرانیت / ۲۱

فرار به امید پرواز یا بازگشت به وطن؟! / ۲۵

فرد یا جامعه ؟ / ۲۷

در جستجوی خوشبختی / ۳۰

معرفی فیلم / ۳۶



انجمن علمی دانشجویی جامعه شناسی
دانشگاه علامه طباطبائی



دانشگاه علامه طباطبائی
معاونت پژوهشی و اجتماعی

راههای ارتباطی



@atusociology



Instagram.com/atusociology



atusociology



atusociology@gmail.com

او ار پریشانی ست، روسوی چه بکریزم؟
هنگامه ی حیرانی ست، خود را به که سپاریم؟

تشویش هزار "اما"، وسواس هزار "اما"
کدریم ونمی بینیم، ورنه همه بیماریم

دوران شکوه باغ، از خاطره مان رفته است
امروز که صف در صف، خشکیده و بی باریم

من راه تو را بسته، تو راه مرا بسته
امید رهایی نیست، وقتی همه دیواریم^۱

ششمین شماره مدارا به موضوعی پرداخته است که همه ی ما به طرق مختلف با آن پیوند خواهیم خورد. "مهاجرت" و شنیدن نام آن، این روزها بخشی از زندگی همه ما است. مهاجرین اوکراینی که در ماه های اخیر مجبور به ترک وطن شدند؛ پرنده گان مهاجری که برای بقا کوچ می کنند؛ مهاجرت های روستاییان در دهه ۴۰ شمسی؛ هجرت دانشجویی برای تحصیل یا موقعیت شغلی؛ مهاجرانی که به دلیل خشکسالی و کم آبی محل سکونت خود را تغییر داده اند و یا کنش گرانی که صرفاً برای زندگی بهتر عزم سفر کرده اند... همه ی این ها و صدها مثال و مصداق دیگر در امری مشترک هستند؛ که چالش ها و فرصت هایی را برای آنان پدید می آورد. در انتها شاید چیزی که باقی بماند، ترکیب خطوط سیاه و سفید مهاجرت باشد که ما را منجر به نگاه خاکستری به این پدیده اجتماعی می کند.



”

مصاحبه با دکتر مهدی خویی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

مهاجرت و هزارویک درد دیگر: چه باید کرد؟

سیده درسا موسوی و محمدپویا جمالی تبار

دانشجوی کارشناسی جامعه‌شناسی | دانشگاه علامه طباطبائی

“

جایی رفتم که مشهور است که از هر ۱۰ نفر ۷ نفر ملیت‌های مختلفی دارند، در خود لندن و همین موضوع باعث شد که به طرز عجیب‌وغریبی دنیای من بزرگ شود و من تازه متوجه شدم که اساساً تفاوت یعنی چه. تفاوت به معنای اختلاف‌نظر و پذیرش آن نیست بلکه یک‌چیز زمین تا آسمانی هستش و من دیدم و متوجه شدم که این تفاوت‌ها هم بد و شیطانی و غلط نیستند. به همین دلیل فارغ از درس و مدرکی که گرفتم این بزرگ شدن دنیا چیزی بود که من از این مهاجرت یاد گرفتم.

در اواخر دوران لیسانس، مثل همه‌ی بچه‌های جامعه‌شناسی، من هم یک دیدگاه انتقادی نسبت به سرمایه‌داری داشتم ولی زمانی که به لندن رفتم تازه متوجه شدم که اصلاً سرمایه‌داری چیست و چه کار دارد انجام می‌دهد. به همین دلیل است که فکر می‌کنم هر کس توانایی رفتن را دارد باید این کار را انجام دهد و فرقی ندارد کجا. چون این موضوع هم به بلوغ کمک می‌کند و هم به پذیرش تفاوت‌ها و فهمیدن و درک کردن دنیا. از طرف دیگر برگشت هم یک انتخاب شخصی است. انتخاب من برگشت بود و این یک دلیل داشت و آن اینکه من امید بهبود داشتم. آرزوی بهبود داشتم و هنوز هم در این وضعیت امیدوارم. من آرزو دارم. من تلاش می‌کنم. همین‌که می‌ایم درس می‌دهم نشان از این آرزو داشتن است. من اصلاً نگاه شغل به درس دادن خودم ندارم اگرچه حقوق می‌گیرم ولی کلاس برای من چیزی در راستای همین امید است؛ در راستای تغییر. همین موضوع من را برگرداند. اما کسی هم که این دغدغه‌ها را ندارد و تصمیم به ماندن می‌گیرد کاملاً درک می‌کنم و متوجه هستم و اصلاً توصیه‌ای برای کسی در این راستا ندارم. همین موضوع هم به داستان ادغام در غرب برمی‌گردد. در اروپا و آمریکا اگر در جامعه‌شان ادغام بشوی - مخصوصاً در اروپا- میزان نژادپرستی بسیار پایین است. اما همچنان سطحی از این نژادپرستی وجود دارد اما واقعاً چندان هم آزار دهنده نیست. یعنی حداقل من آزاری ندیدم از این موضوع. اگر این ادغام صورت بگیرد خیلی تجربه‌ی خوبی به دست می‌آید اما اگر صورت نگیرد نگاه از بالا به پایین آنها در افراد، درونی

این روزها همه از مهاجرت حرف می‌زنند. برای فهم مسئله مهاجرت لزوماً نیازی به اطلاعات و دانش گسترده نداریم. اما اگر بخواهیم این پدیده را تبیین و تحلیل کنیم چاره‌ای نیست جز اینکه به سراغ متخصصین این پدیده برویم. جامعه‌شناسی یکی از دانش‌هایی است که ادعای فهم و تبیین پدیده‌های اجتماعی را دارد. از این رو به سراغ مهدی خویی رفته‌ایم. نخست از تجربه‌ی زیسته شخصی‌شان نسبت به مهاجرت پرسیده‌ایم و سپس به تبیین طبقاتی پدیده پرداخته‌ایم. سر آخر به این مسئله‌ی همیشگی بازگشته‌ایم که «چه باید کرد؟». در شرایطی که سیستم فاقد عقلانیت و گوشه‌شنوا است؛ وظیفه‌ی جامعه‌شناس تغییر دادن مخاطبان خویش است. شاید اگر آکادمیسین، زبان درون‌دانشی یا به تعبیر دریدا زبان زرگری خود را کنار بگذارد؛ هم بهتر بتواند مسائل اجتماعی را بفهمد هم بهتر آنها را خطاب به خود مردم بیان کند. چه بسا اگر غایت کار دانشگاهی خطاب قرار دادن قدرت و حاکمیت باشد زبان صعب و دشوار بهتر بتواند به کنترل پدیده‌های اجتماعی یاری برساند؛ اما در شرایط زوال عقلانیت حکمرانی چه باید کرد؟ خویی در مصاحبه ذیل در میانه‌ی میادین دانشگاه-خیابان قدم زده است؛ از این منظر می‌توانیم او را در امتداد سنت کسانی نظیر شریعتی و ابادری قرار دهیم: سخن گفتن با مردم -به ویژه طبقه متوسط- و عاملیت‌بخشی به آنها برای تغییر وضعیت.

|||| زندگی در لندن

من به خاطر درس رفتم و پس از اتمام درس هم به ایران برگشتم. بنابراین حرف‌های من ذیل این تجربه است. اگر قرار باشه سه اتفاقی که زندگی من را دگرگون کرد نام ببرم یکی از آنها همین رفتن است. نه به این دلیل که آنجا اتفاق ویژه‌ای افتاد یا موهبت خاصی داشتم. از این جهت که دنیای من بزرگ‌تر شد. یعنی به‌طور ساده آدم‌های زیادی دیدم. با اینکه کشور ما جزء مهاجرپذیرترین کشورهاست اما بیشترین مهاجرین به ایران افغانستانی‌ها هستند که خب هم‌زبان هستند و همین نگاه از بالا به پایین مهاجرپذیری در آنها هم وجود دارد. من

می‌شود. من افرادی را دیده‌ام که این نگاه از بالا به پایین را در درون خود درونی کرده‌اند و از مهاجرت ضربه دیده‌اند. این موضوع خیلی وابسته به زبان است. یک اینکه اساساً زبان کشور مقصد را بلد باشی و دو اینکه منطق زبانی در آن جامعه را بدانی. و این مسئله‌ای ادغام خیلی به زبان بستگی دارد.

فرهنگ و طبقه: پارادایم‌های غیررقیب

به نظرتان تحلیل طبقاتی پدیده مهاجرت جواب گو است؟ بررسی پدیده در ساحت فرهنگ راهگشاست نیست؟

من رویکردم به طبقه چیزی جدا از امر فرهنگی نیست. من طبقه‌ای اقتصادی را یک جایگاه ساختاری می‌دانم که با هویت و سوژگی پیر می‌شود. بنابراین این دو از هم جدا نشدنی هستند. در مورد مسئله‌ای مهاجرت من فکر می‌کنم این ایده وجود دارد. یعنی بر این مبنا می‌شود تحلیل طبقاتی کرد. در کیس مهاجرت ما می‌توانیم میان افرادی که مهاجرت کرده‌اند و یا قصد مهاجرت دارند یک شباهت طبقاتی و هویتی پیدا کنیم. با این توضیح که هویت و طبقه با هم منزوج هستند. یعنی افراد جایگاهشان را در نسبت با سرمایه بدست می‌آورند اما در همان جایگاه، افراد می‌توانند سوژه‌ی بازتولیدکننده‌ی آن جایگاه باشند یا به طور آگاهانه در برابر این بازتولید به نحوی مقاومت کنند. بنابراین من فکر می‌کنم که مهاجرت خیلی بین طبقه متوسط شهری پررنگ است. در حال حاضر طبقه‌ی متوسط از نظر من حداقل ۶۰ درصد جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دهند. از آن طرف به دلیل همین فراوانی‌ای که در این طبقه وجود دارد می‌توانیم آن را دسته‌بندی کنیم. به نظرم پرولتاریا و ارتش بیکاران در ایران نه مسئله‌اش مهاجرت است و نه اساساً سرمایه‌ای دارد که بتواند به این موضوع فکر کند. مگر اینکه استثنائاتی وجود داشته باشد.

من در تجربه‌ام از مهاجرت دوره‌های مختلفی میان افراد می‌دیدم. در دوره‌های یک تا دو ماهه اول مهاجرت، افراد همه متعجب هستند. بعد از آن در طی دوره‌های دو ماهه چیزی در حدود یک

سال افراد دلتنگ خانه هستند و بعد از یکسال فرد جای خودش را پیدا می‌کند و اینجاست که افراد یک نسبت خیلی آگاهانه‌ای با ایران برقرار می‌کند و همچنان هم ایران برایشان مسئله است. یعنی کمتر افرادی هستند در خارج از ایران که پیگیر اخبار ایران نباشند. ممکن است که این افراد اساساً قصد برگشتن به ایران را هم نداشته باشند اما همچنان این مسئله برایشان وجود دارد. طبقه‌ی متوسطی که مهاجرت کرده ممکن است که از این امر سیاسی گذر کرده باشد اما همچنان اثر آن امر سیاسی بر آنها هویدا است.

مهاجران به مثابه سرمایه‌ی بالقوه

از این رهگذر وارد تحلیل فرهنگی بلند مدت غرب بشویم. آیا مهاجران ایرانی در سراسر جهان می‌توانند در بلندمدت عاملیت یا هژمونی فرهنگی بیابند؟

در وسعت‌های خیلی کوچک بله ولی نه به این صورت. مثلاً افراد می‌توانند که یک جایی سفره هفت سین بیاورند و مثلاً از آمریکایی‌ها هم دعوت کنند؛ چه بسا هم اینکه این کار را انجام داده‌اند اما غیر از این نمی‌شود بر جامعه غربی تاثیر گذاشت. و همچنین از نظر من روی ایران هم نمی‌تواند تاثیری بگذارد. یعنی خیلی از افراد معتقدند که مهاجرت می‌تواند دست افراد را برای اینکه بتوانند در مورد مسائل ایران با صراحت بیشتری صحبت یا عمل کنند باز بگذارد اما چیزی که مشهود است این است که این افراد پس از مدتی داده‌هایشان از ایران را از دست می‌دهند. داده‌ها از فضای مجازی بدست آورده نمی‌شود بلکه داده‌ها از خلل تجربه‌ی زیسته‌ی افراد بدست می‌آیند. بنابراین ایرانی‌های خارج از ایران به شکل معناداری نمی‌توانند تاثیری بر وضعیت ایران بگذارند.

البته به صورت بالقوه تاثیرگذار هستند. چون متخصصان مختلفی در حوزه‌های مختلف اگر شرایط ایران درست باشد برمی‌گردند. اما در فرایند ادغام، افراد خیلی نمی‌توانند با در دست داشتن و بالا گرفتن پرچم ایران این فرایند را طی کنند. اما این افراد سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی برای

سیاست آگاهی

نظم اجتماعی - سیاسی و حاکمیت چه نقشی در مهاجرت دارند و آیا حکومت می‌تواند سیاست‌گذاری راجع به مهاجرت افراد داشته باشد؟

سیاست و حاکمیت نمی‌تواند افراد را مجبور کند که مهاجرت نکنید یا بکنید. نرفتن افراد منوط به درست شدن وضعیت است. تمامی سیاست‌گذاری‌ها می‌توانند متوجه این موضوع باشند که کسانی که رفته‌اند و برگشته‌اند را باهاشون چه کاری انجام بدهیم.

من فکر می‌کنم تنها امکان ما جامعه‌شناس‌ها امکان معنا دارمون در حوزه‌های مختلف همین «سیاست آگاهی» هستش و جهت آگاهی هم پذیرش تفاوت باید باشه؛ منطق تفاوت. منطق پذیرش تفاوت به معنای پذیرش هم‌ارز متفاوت‌هاست؛ یعنی آگاهی باید این باشه که ما متفاوت‌ها از هر نظر در قبال امر اجتماعی و منافع موجود در آن هم عرض‌ایم؛ به ویژه در ایران که منفعت اقتصادی از پول مردم و نفت است. لذا من فکر می‌کنم این هم‌ارزی و این منطق تفاوت اولاً مستلزم این است که برخی از این مردم علیه منافع خودشان قیام کنند. و ثانیاً این طلب هم‌ارزی بسط پیدا کند. و امر مهم در این وضعیت این است که متوجه باشیم که سیاست در راستای این هم‌ارزی کاری نمی‌کند و مردم باید این هم‌ارزی را به وجود بیاورند.

غایت این هم‌ارزی باید مطالبه‌ی عمومی باشد؟ بله. حتماً.

و اگر باز هم گوش شنوایی نباشد؟

دیگر تو یک قدرتی خواهی داشت که نمی‌توان آن را سرکوب کرد.

ایران هستند و خیلی از این افراد اگر یک تغییرات ساختاری بنیادینی در ایران و نظام کاری شکل بگیرد به ایران بازخواهند گشت.

افرادی بوده‌اند که بعد از مدتی برای کار به ایران بازگشته‌اند اما دوباره احساس کرده‌اند که توانایی انجام کار در این سیستم را ندارند و دوباره مجبور به مهاجرت شده‌اند. بنابراین من فکر می‌کنم مسئله‌ی مهاجرت اساساً نه تنها از مسائل عمومی جامعه ایرانی جدا نیست بلکه یک نشانی از همین وضعیت بغرنج است.

شمع جامعه‌شناسی در وضعیت ظلمانی

در چنین وضعیتی آینده ایران را چگونه باید دید؟

من هم اساساً برای پاسخ به این پرسش به ایران برگشتم. اما افرادی که بازگشته‌اند را سرزنش نمی‌کنم و حتی توصیه‌ای در این مورد ندارم. یک زمانی ممکن است دلیل مهاجرت، مسئله‌ی آزادی‌های مدنی، سیاسی و یا حتی فردی باشد. اما امروز مسئله‌ی اصلی مسئله‌ی نان است. به همین دلیل نمی‌توان یک نسخه برای همه پیچید. اما ناامید هم نیستیم. و فکر می‌کنم ما جامعه‌شناس‌ها به‌خصوص در این زمان باید به جامعه متعهد باشیم. مثل کسی که در شب شمعی دست می‌گیرد تا خورشید دربیاد. وظیفه‌ی ما جامعه‌شناس‌ها نکه داشتن این شمع است. اگر کسی نمی‌خواهد این شمع را نکه دارد حرفه‌اش را اشتباه آمده و باید آن را عوض کند که من باز هم خرده‌ای به آنها نمی‌گیرم. اما ما که علوم اجتماعی خوانده‌ایم باید تکلیفمان روشن باشد که این شمع را نکه داریم. درست است که تاریکی همه جا را فرا گرفته اما وظیفه‌ی ما این است که این شمع را ببریم و به دست روز بسپاریمش و اگر این شمع در دست ما نباشد روز هم نخواهد آمد. لذا در حوزه‌ی علوم اجتماعی، اگرچه که توصیه من به رفتن برای درس خواندن، برای دیدن، برای بزرگ شدن دنیای افراد است؛ اما اگر فکر برگشت نباشیم فکر می‌کنم رو اون تعهد لنگیدیم. بالاخره ما یک رشته‌ای را انتخاب کردیم و دوستش داشته‌ایم پس باید به آن متعهد باشیم.



یادداشتی برای نشریه مدارا

”

زنان و مهاجرت بین المللی

دکتر شیرین احمدنیا

دانشیار جامعه شناسی | دانشگاه علامه طباطبائی

عضو هیات مدیره انجمن جامعه شناسی ایران

Ahmadnia@atu.ac.ir

“

است. یکی از عرصه‌هایی که می‌وان حضور وافر زنان را به اشکال متنوعی مشاهده کرد عرصه‌ی مهاجرت است.

مهاجرت از عرصه‌های تغییرات اجتماعی روز و چشم‌گیر با توجه به فزونی روزافزون تحرکات جمعیتی چه در درون و چه در بیرون از مرزهای ملی است؛ که به ویژه جوانان از روندهای آن متاثر می‌شوند. به گزارش دیپارتمان امور اقتصادی اجتماعی ملل متحد of Economic and Social Affairs United Nations Department (UN-DESA) ۱۱ درصد کل مهاجران در سال ۲۰۱۹ را جوانان واقع در سنین ۱۵ تا ۲۴ ساله تشکیل داده بودند.

طبق نظریه‌های متعارف در ادبیات نظری جامعه‌شناسی، مهاجرت، با مفاهیمی چون فرار مغزها brain drain و عوامل دافعه و جاذبه push and pull factors تداعی می‌شود و با یک‌سری نارضایتی‌ها در جامعه مهاجرفرست و یک سری عوامل جاذب در جامعه مهاجرپذیر همبستگی نشان می‌دهد. از میان عوامل دافعه در مورد جوانان معمولاً به بالا بودن نرخ بیکاری، پایین بودن کیفیت آموزش عالی در کشور مبدأ و مسائل فرهنگی در خصوص سبک زندگی و یا عوامل و مسائل سیاسی ایدئولوژیک اشاره می‌شود. مهاجرت افرادی که دارای مهارت شغلی هستند نیز در جست و جوی فرصت‌های بهتر، استانداردهای بالاتر زندگی، حقوق و درآمد بالاتر، دسترسی به تکنولوژی بهتر، شرایط سیاسی با ثبات‌تر صورت می‌گیرد. همچنین صحبت از مفهومی چون تحرک مبتنی بر مهارت mobility skilled می‌شود. در مقابل با مفهوم فرار مغزها brain drain آشنا هستیم که جامعه‌ی مبدأ را از استعداد جوانان خود تهی می‌کند، در مورد جوامع مهاجرپذیر که جوانان نخبه و مستعد را با آغوش باز می‌پذیرد از مفهوم مغزستانی یا brain gain استفاده می‌شود که به ویژه در رشته‌های خاصی، برای کشورهای مهاجرفرست خلاء و کمبودهایی، به عنوان مثال در زمینه‌ی متخصصان پزشکی

به موازات افزایش نسبی آگاهی‌های زنان در سراسر جهان - که عمدتاً بر اساس ارتقای سطح باسوادی و میزان تحصیلات سنجیده می‌شود، هرچند صرفاً محدود و منحصر به تعیین کنندگی این دو شاخص نیست - شاهد بروز تغییرات محسوسی در زمینه‌ی جایگاه اجتماعی - اقتصادی و کنشگری فعال‌تر زنان، به معنای تاثیرگذاری آن‌ها، بر مسیر و انتخاب‌های زندگی و توسعه‌ی نقش‌های اجتماعی و عرصه‌ی فعالیت‌شان هستیم. به عبارت دیگر، شاهد تمایلات و انگیزه‌های قوی‌تر زنان در جهت نقش‌پذیری جدید در کنار نقش‌های سنتی‌شان (به عنوان همسر و مادر) یعنی ورود فعال‌تر زنان از سپهر خصوصی private sphere به سپهر عمومی public sphere در قالب ایفای نقش شغلی در ازای درآمد یا ایفای نقش در چارچوب فعالیت‌های داوطلبانه (اعم از اشکال سنتی یا مدرن آن)، یا حضور فعال‌ترشان در جنبش‌های سیاسی، علمی، هنری، فرهنگی، ورزشی و نظایر آن هستیم. مرزها یا خطوط تفکیک‌کننده‌ی هویت جنسیتی در دهه‌های اخیر به طور فزاینده کم‌رنگ‌تر شده است و این به معنای هدف قرار دادن فرصت‌های مشارکت اجتماعی اقتصادی نو در زندگی زنان است که پیش‌تر، معمولاً، در حیطه‌ی انتخاب یا تصمیم‌گیری مردان زندگی‌شان و نه خودشان، بوده است.

زنان در چارچوب نقش اشتغال در عرصه‌ی بازار کار رسمی و غیر رسمی فعال‌تر از گذشته حضور پیدا کرده‌اند. تفکیک‌های جنسیتی که پیش از این در بازار اشتغال، چه به صورت عمودی (سلسله‌مراتبی با اولویت مردان در نقش‌های مدیریتی) و چه به صورت افقی (به معنای تخصیص احراز برخی انواع مشاغل نظیر پزشکی، حقوق یا استادی دانشگاه به مردان و برچسب زنانه زدن به برخی مشاغل نظیر پرستاری) در مورد نیروی انسانی شاغل مشاهده می‌شد؛ در بسیاری از کشورهای توسعه یافته متحول شده است و در بسیاری از کشورهای در حال توسعه نیز به تدریج و به کندی البته، رو به تضعیف گذاشته

یا مهندسی به بار می‌آورد؛ هرچند در مقابل، کشورهای مقصد مهاجرت، با نوعی انباشتگی و تراکم دانش‌آموختگان مواجه می‌شوند. با این حال هنگامی که به ادبیات مهاجرت از منظر مسائل زنان توجه می‌کنیم متوجه تاثیر جنسیت و تاثیر نقش و هویت جنسیتی بر روندهای مهاجرتی این بخش از جمعیت می‌شویم.

در ابتدا می‌توان به مثالی در زمینه‌ی مهاجرفرستی، درباره‌ی جامعه‌ی آلمان شرقی اشاره داشت؛ به این ترتیب که با فروپاشی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و امکان پذیر شدن مهاجرت آزاد از شرق به غرب آلمان، ظرف مدت نسبتاً کوتاهی، یعنی بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۲۰۰۷، تقریباً ۱۰ درصد از جمعیت آلمان شرقی به غرب مهاجرت کردند؛ مهاجرانی که عمدتاً متشکل از زنان و جوانان بودند. این روند مهاجرت، به کمبود شدید زنان در گروه سنی ۱۸ تا ۲۹ سال در شرق آلمان منجر شد و نسبت جنسی را به نفع مردان تغییر داد (۸۹ زن به ازای هر ۱۰۰ مرد در گروه سنی مربوطه) نتیجه‌ی این مهاجرت بیش از حد زنان، تغییر در تعادل بازار کار به نفع مردان و برهم خوردن موازنه‌ی بازار ازدواج و همسرگزینی در آلمان شرقی بود (krhnert and vollmer, ۲۰۱۲).

در گزارشی که سازمان بین‌المللی کار، در سال ۲۰۱۵ ارائه کرد، نشان داد که ۶۶ میلیون و نیم نفر از ۱۵۰ میلیون مهاجرتی که در سطح جهانی به قصد کار مهاجرت کرده بودند را زنان تشکیل داده‌اند که بالغ بر ۴۴ و سه دهم درصد کل مهاجران می‌شده است، در مقابل ۸۳ میلیون و هفتصد هزار نفر مردان مهاجر که ۵۵ و هفت دهم درصد کل مهاجران را تشکیل داده بودند. البته نسبت زنان مهاجر در سال ۲۰۱۷ به ۴۸ درصد نیز افزایش یافت (۲۰۱۹ Unesco). عمده‌ی مهاجرت زنان به قصد اشتغال با کارهای (خدماتی) خانگی domestic work یا صنعت مراقبت care industry مربوط بوده است. زنان مهاجر سهم رو به رشدی از کارگران خدمات خانگی را به خود اختصاص می‌دهند. در اسپانیا، به

عنوان مثال ۶۰ درصد کارکنان خدماتی را مهاجران زن به خود اختصاص داده بودند در حالی که این رقم در سال ۲۰۰۰ فقط ۵ درصد بود. در ایالات متحده نیز یک چهارم کارکنان خدماتی را مهاجران به خود اختصاص داده‌اند که ۸۵ درصد ایشان را زنان تشکیل می‌دهند (همان منبع).

تحقیقی که فلاویا پیپرینو (۲۰۱۱) درباره کشور رومانی به انجام رسانده، مثال مناسبی از روند زنانه شدن مهاجرت‌های شغلی به دست می‌دهد. این پژوهش تاکید داشته که «اتکای شدید کشورهای غربی به نیروی کار خارجی در بخش مراقبت، (به ویژه کشورهای جنوب اروپا مانند ایتالیا) باعث افزایش «زنانه شدن مهاجرت» در بسیاری از کشورها شده است و این مهاجرت‌ها تأثیر محسوسی بر کشورهای مبدأ داشته است. همان‌طور که قبلاً با ارجاع به مثال آلمان شرقی توضیح داده شد، نتیجه‌ی این تحقیق نیز نشان داده است که رومانی نیز به عنوان کشور مبدأ، در نتیجه‌ی مهاجرت نیروی کار زنان خود، با مشکل «کمبود نیروهای مراقبتی» care shortage مواجه شده است؛ چرا که می‌دانیم همچنان، در اکثر جوامع، زنان هنگامی که برای ایفای نقش شغلی خارج از منزل اقدام می‌کنند، دسترس‌پذیرترین مشاغل، برایشان مشاغل خدماتی و مراقبتی است که به نوعی تداوم همان نقش‌های سنتی‌شان، به عنوان مسئول درجه اول نقش تیمارداری و مراقبتی (نسبت به سایر اعضای خانواده) به شمار می‌رود.

در صورتی که بخواهیم به جوامع شرقی هم نظری داشته باشیم می‌بینیم که مهاجرت در قاره‌ی آسیا نیز به تدریج زنانه‌تر، غیرمتعارف‌تر و تجاری‌شده‌تر شده است (ILO, ۲۰۰۶). با توجه به آسیب‌پذیری بالاتر زنان مهاجر، چالش‌های خاصی به جهت حمایت از حقوق و تامین رفاه مهاجران پدید آورده است (۲۰۱۰ Gaetano and Yeoh). زنان حدود ۴۵ درصد از مهاجران از آسیا در کل و ۶۲ تا ۷۵ درصد از مهاجران قانونی از اندونزی، فیلیپین و سرلانکا را تشکیل می‌دهند (UN, ۲۰۰۹) و در مسیرهای مهاجرت در

به چنین یافته‌هایی در می‌یابیم که چگونه جنسیت با سایر محورهای هویتی (of identification axes) مانند ملیت، قومیت یا نژاد، روستایی یا شهری بودن، تعلق طبقاتی، خویشاوندی نیز تلاقی پیدا می‌کند تا تجربیات و روابط مهاجران با جوامع مبدا و میزبان را شکل دهد. ایشان خاطر نشان کرده‌اند که بسیار مهم است که زنان مهاجر را به عنوان کارگزارانی agents در این فرایندهای جنسیت زده gindered processes به رسمیت بشناسیم. با ارجاع به کار فریمن، گتانو و یئو (۲۰۱۰) همچنین تاکید داشته‌اند که قرار دادن زنان به عنوان سوژه در مرکز بررسی‌های علمی، برای به چالش کشیدن پارادایم‌های هنجاری جریان غالب ضرورت دارد چرا که آنها تلویحاً فرایند جهانی شدن (سازی) را مردانه masculine و دارای عاملیت agentive تلقی می‌کنند و این تحولات محلی را بازتابی، منفعل و زنانه feminine توصیف کرده‌اند (Freeman, ۲۰۰۱).

به طور کلی، کارگران و کارکنان زن مهاجر با چالشی دوگانه روبرو هستند، زیرا آن‌ها در تقاطع دو گروه - زنان و مهاجران - قرار دارند که اغلب به حاشیه رانده شده و هم به عنوان زن و هم به عنوان مهاجر؛ در معرض موانع مختلف بازار کار قرار دارند. بحران‌هایی مانند همه‌گیری COVID-۱۹ نیز آسیب‌پذیری آنها را تشدید کرده است. زنان مهاجر بعد از پاندمی همچنان در معرض بی‌عدالتی‌های ناشی از شکاف جنسیتی در کسب درآمد، امنیت شغلی و تحمیل سقف شیشه‌ای در جریان ارتقای جایگاه شغلی قرار دارند (ILO, ۲۰۲۰).

نهایتاً همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در کنار مهاجرت به قصد اشتغال، آمار مهاجرت با هدف ادامه تحصیل نیز قابل توجه است. در کنار گروه مهاجران شغلی، نسبت قابل توجهی از زنان هم با هدف تحصیل در نهادهای آموزشی از مرزهای ملی کشورهای خود گذر می‌کنند. در سال ۲۰۱۶ طبق آمار یونسکو، ۴ میلیون و هشتصد هزار نفر

درون آسیا نیز غلبه با زنان است (Asis, ۲۰۰۵).

گتانو و یئو (۲۰۱۰) در مقدمه‌ای که بر مجموعه مقالاتی در زمینه‌ی مرور مهاجرت بین‌المللی زنان آسیایی نگاشته‌اند متذکر می‌شوند که؛ درک روندهای فزاینده‌ی مهاجرتی در آسیا حائز اهمیت است نه فقط برای توسعه سیاست‌گذاری در منطقه؛ بلکه همچنین برای پیشبرد نظریه‌های انتقادی در زمینه مهاجرت، فراتر از آنچه مبتنی بر تجربیات غربی مهاجرت به طور تاریخی بوده است و می‌بایستی از دیدگاه «کور-جنسیتی gender-blind» که مدت‌ها مشخصه‌ی مطالعات این حوزه بوده نیز فراتر برود. ایشان به نقد ادبیات پژوهشی در این زمینه پرداخته و نوشته‌اند که «با وجود گسترش مطالعات در باره مهاجرت بین‌المللی زنان و توجه فزاینده به جنسیت در جریان اعطای بورس‌های تحصیلی مهاجرتی، فرآیندهای جنسیتی مهاجرت بین‌المللی در منطقه‌ی آسیا و تجارب خود زنان آسیایی و عاملیت آنها در این فرآیندها به اندازه‌ی کافی به علایق پژوهشی پژوهشگران حوزه‌ی مهاجرت تبدیل نشده است.» و از این رو، بررسی تجربیات زنان آسیایی و همچنین عاملیت آنها برای سازماندهی و فعالیت، و چگونگی تلاقی این امر با گفتمان‌ها، سبک‌های زندگی و ساختارهای جنسیتی، ویژگی‌های خانواده، طبقه و به ویژه، نقش عواملی چون قومیت و شهروندی به عنوان عوامل تعیین‌کننده در مهاجرت در آسیا تاکید داشته‌اند (همان منبع). این نویسندگان همچنین توضیح می‌دهند که جنسیت، بنا به این که با اشکال دیگر نابرابری تلاقی (میان برشی یا تقاطع cross-section) پیدا می‌کند، شرایط ادغام زنان در سرمایه‌داری جهانی را از طریق مهاجرت، شکل داده یا مشروط می‌سازد. نقش‌ها و ایدئولوژی‌های جنسیتی، موجب ساختاریابی تصمیمات و انتظارات مهاجرتی، الگوهای استخدام نیروی کار، فرآیندهای تولید، تقسیم جهانی کار مشتمل بر کار باروری reproductive labour یا کار مراقبتی care work و زمان بندی بازگشت (به مبدا) و الگوهای تثبیت (اسکان یابی) زنان در کشورهای میزبان می‌شوند. بنا

Agency, and Activism, Volume 48, Issue 6, Special Issue: WOMEN AND MIGRATION IN GLOBALIZING ASIA: GENDERED EXPERIENCES, AGENCY, AND ACTIVISM, Pages 1-12, <https://doi.org/10.1111/j.1468-2435.2010.00648>

International Labour Organization, (2006) Facts on Labour Migration in Asia, Fourteenth Asian Regional Meeting, Bangkok, http://www.ilo.org/public/english/region/asro/bangkok/download/background/14arm_migration.pdf

International Labour Organization, (2020) Who are the women on the Move? A portrait of female migrant workers, <https://ilo-stat.ilo.org/who-are-the-women-on-the-move-a-portrait-of-female-migrant-workers>

IOM UN Migration (2017) <https://weblog.iom.int/education-empowers-women-migration-allows-them-go-where-opportunities-beckon>

Kröhnert, Steffen, and Sebastian Vollmer (2012) Gender-Specific Migration from Eastern to Western Germany: Where Have All the Young Women Gone?, International Migration, Volume 50, Issue 5
Piperno, Flavia (2011) The Impact of Female Emigration on Families and the Welfare State in Countries of Origin: The Case of Romania, International Migration, Volume 50, Issue 5

UNESCO (2019) The intersections between education, migration and displacement are not gender-neutral, United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization, Global Education Monitoring Report

United Nations (UN), Economic and Social Affairs, Population Division 2009 Trends in International Migrant Stock: The 2008 Revision, United Nations, New York, http://www.un.org/esa/population/publications/migration/UN_MigStock_2008.pdf

مهاجر با قصد تحصیلات عالیه اقدام کرده بودند، که حدود نیمی از ایشان در نهادهای آموزشی در شش کشور یعنی آمریکای شمالی، انگلستان، استرالیا، فرانسه، آلمان و روسیه ثبت نام کرده‌اند. مبدأ این دانشجویان عمدتاً کشورهایی چون چین، هند، کره جنوبی، نیجریه، فرانسه، عربستان سعودی، و چند کشور آسیای مرکزی را شامل می‌شده است (۲۰۱۸ Global Migration Indicators). از سوی دیگر، «سطوح تحصیلات عالی با افزایش مهاجرت زنان ارتباط مثبتی دارد. حتی زنانی که در کشورهای خود دارای مهارت‌های بالایی هستند، متوجه می‌شوند که می‌توانند درآمد خود را با احراز یک شغل کم مهارت در خارج از کشور بهبود بخشند. بسیاری از این مهاجران در نهایت به حرفه‌ی قبلی خود در کشور جدید (میزبان) باز می‌گردند» (۲۰۱۷ Migration, IOM UN).

فهرست منابع

Asis, M.M.B. (2005) Recent trends in international migration in Asia and the Pacific", Asia-Pacific Population Journal, 20(3): 15– 38

Freeman, C.(2001) Is local: global as feminine: masculine? Rethinking the gender of globalization", Signs, 26(4): 1007– 1037

Gaetano Arianne M., and Brenda S.A. Yeoh (2010) Introduction to the Special Issue on Women and Migration in Globalizing Asia: Gendered Experiences,





”

تعریف شادی از نگاه مهاجران

نویسنده: آرتور سی. بروکس

منتشر شده در مجله آتلانتیک

ترجمه: معین رضوانی

دانشجوی کارشناسی جامعه‌شناسی | دانشگاه شیراز

“

مهاجرت از دو عنصر مهم ریسک کردن و امیدواری تشکیل شده است. ریسک کردن برای دستیابی به چیزهایی که می‌خواهیم و امیدواری به آینده‌ای روشن. دقیقاً همان عناصری که باید در بطن زندگی آدمی باشد.

بیشتر بحث و جدلهایی که در این خصوص انجام می‌شود، از زاویه‌ای منفی به این پدیده می‌نگرند. در یک طرف، برخی پیرو سیاست کاهش محدودیت‌ها بر مهاجران هستند. دلیل واضح آن هم، مشکلاتی است که مهاجران در سرزمین مادری خود و یا در طول فرآیند مهاجرت با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. در طرف دیگر نیز برخی، بروز مسائلی مانند از دست رفتن امنیت شغلی، تغییرات فرهنگی و یا جرم و جنایت را تحفه بالقوه مهاجران دانسته و با آن‌ها سرستیز دارند.

اما اگر ما بخواهیم تا مهاجرت را از زاویه‌ای دیگر و این بار از دوربین شادی ببینیم چه؟

سی. اف. کارلسون، یک مهاجر سوئدی که در دهه ۱۸۸۰ به نبراسکا مهاجرت کرد، نامه‌ای را برای خویشاوندانش در سوئد نوشت. وی می‌گوید: «در اینجا، صدها هزار نفر از مردم، آرامشی را یافته‌اند که بیهوده در سرزمین‌های اروپایی به دنبال آن بودند.» و ادامه می‌دهد: «بیشتر کسانی که به اینجا پناه آورده‌اند، یا بدون هیچ سرمایه مالی و یا افراد مقروضی بودند، اما نیت پاک و اراده آهنین‌شان، به تدریج آن‌ها را به روزی فراوان، رفاه و ثروت خواهد رساند.»

هیچ راهی برای اثبات گفته‌های کارلسون وجود ندارد، زیرا ۱۴۰ سال پیش، از آزمون‌هایی که میزان شادی را می‌سنجند، خبری نبود! با این حال ما امروزه از چنین ابزارهایی برخورداریم تا ببینیم آیا مهاجرانی که پایشان را به خاک کشور ما و یا کشورهای دیگر می‌گذارند، زندگی شادتری را نسبت به آنچه که قبلاً داشتند، سپری می‌کنند یا خیر. حتی می‌توانیم بررسی کنیم که آیا حضور آن‌ها باعث شادی بیشتر

بومی‌های آن کشور شده یا نه. اما درس مهمی که می‌توانیم از این سوالات بگیریم این است که چگونه می‌توانیم زندگی شادتری را تجربه کنیم؛ چه تصمیم به مهاجرت داشته باشیم یا اینکه بخواهیم تا در سرزمین مادری خود بمانیم.

در سال ۲۰۱۸، تیمی از محققان گالوپ و دانشگاه اراسموس هلند، شروع به ارزیابی همین عامل کردند. آن‌ها با استفاده از اطلاعات گالوپ، ۳۶ هزار نفر از مهاجران نسل اول در سرتاسر دنیا را مورد ارزیابی قرار دادند. این تحقیق، جامع‌ترین نوعی بوده که تا به حال انجام شده است. محققان، در بیشتر موارد دریافتند که مهاجرت باعث افزایش کیفیت زندگی می‌شود. مهاجران بین‌المللی که خودارزیابی کرده بودند، به طور متوسط ۹ درصد شادتر از دوران قبل مهاجرت‌شان بودند.

عاملی که در میزان رضایت مهاجران موثر است، به نظر می‌رسد که بر اساس منشأ مکانی آن‌ها متفاوت است. برای مثال، مهاجرانی که از غرب به شرق اروپا مهاجرت کرده بودند، تغییری در بهتر شدن زندگی‌شان احساس نکردند. مثل کسانی که بین ایالات متحده، کانادا، استرالیا و نیوزلند در رفت‌وآمد بودند. اما کسانی که از جنوب صحرای آفریقا به اروپای غربی نقل مکان کردند، به طور متوسط ۲۹ درصد احساس شادی بیشتری نسبت به قبل داشتند.

با اینکه تطبیق یافتن با یک فرهنگ و زبان جدید مشکل است، اما میزان افزایش شادی، حتی در میان مهاجران مسن‌تر نیز دیده می‌شود. در سال ۲۰۱۹، محققان بیش از هفت هزار مهاجر بالای ۶۰ سال را که به ایالات متحده مهاجرت کرده بودند، مورد بررسی قرار داده و دریافتند که آنها زندگی شادتری نسبت به قبل داشتند. محققان همچنین فهمیدند که احساس شادی این دسته از مهاجران، نسبت به بومی‌های هم‌سن‌شان بیشتر است. این عامل به ویژه درباره مهاجران اسپانیایی‌تبار، صدق

می‌کرد.

یکی از دلایل این امر، فرصت‌های درآمدزای بیشتری است که مهاجران نسبت به سرزمین مادری خود می‌یابند. (این دلیل ممکن است توضیح دهد که چرا افرادی که از غرب به شرق اروپا نقل مکان می‌کنند، رضایت چندانی ندارند.) بر اساس یک نظرسنجی مهاجرتی در سال ۲۰۲۱، ۵۳ درصد از نسل‌های اول و دوم مهاجران که به ایالات متحده کوچ کرده بودند، دلیل اصلی مهاجرت خود یا والدین‌شان را، انگیزه‌های مالی برشمرده بودند.

در این بین، کارآفرینی را نباید از قلم انداخت. کارآفرینان صرف نظر از وضعیت مهاجرتی و یا درآمدی‌شان، زندگی شادتری را نسبت به سایر افراد تجربه می‌کنند. محققان گمان می‌کنند که این امر به خاطر کنترلی است که آن‌ها بر زمان و شغل خود دارند. مهاجران به نوعی کارآفرین هستند. حتی خود مهاجرت کردن نیز مثل راه‌اندازی یک کسب و کار جدید می‌ماند. ریسک کردن، ایمان به آینده و امید به چیزهایی بهتر، عناصری است که بین مهاجرت کردن و کارآفرینی، مشترک است.

دقیقاً به همین خاطر است که رونالد ریگان در سخنرانی اعلام نامزدی خود از حزب جمهوری‌خواه، روحیه مهاجران را ستوده بود. وی گفته بود: «از شما می‌خواهم که به آغوش روح آمریکایی‌مان بازگردید. همانی که نه قوم، نه دین، نه گروه، نه عقاید سیاسی، نه سرزمین و نه مرزهای اقتصادی می‌شناسد.» سپس به حضار خاطرنشان کرد: «این روح به وسیله تعصب‌های بیجا در قلوب میلیون‌ها مهاجری که از گوشه گوشه دنیا خود را به اینجا رسانده بودند، سوخت.» شاید خنده‌دار به نظر بیاید، اما همین سخنرانی بعدها الهام‌بخش جمله‌ای شد که گوینده‌اش از مخالفان پروپاقرص مهاجران بود. جمله‌ای که می‌گفت: «عظمت را به آمریکا باز می‌گردانیم!»

علاوه بر این، اظهارات ریگان به شکل مهمی نشان

می‌داد که مهاجران در شاد کردن مابقی افراد یک جامعه تا چه حد، مهم و تاثیرگذار هستند. این روزها یک ادعای بحث‌برانگیز مطرح شده که به مذاق خیلی‌ها هم خوش نیامده است. بنا بر این فرضیه، جوامعی که با آغوش باز پذیرای مهاجران هستند، بیشتر شاد می‌شوند. اما جوامعی که نسبت به مهاجران دیدگاه‌های منفی دارند، هنگام ورود مهاجران، کیفیت زندگی‌شان کاهش می‌یابد. مثلاً در یونان که ۸۲ درصد مردم مخالف ورود یا کاهش مهاجران به کشورشان در سال ۲۰۱۸ بودند، نرخ بیشتر مهاجرت بر کاهش سطح شادی مردم تاثیرگذار بوده است. البته این آمار در ایالات متحده کمتر است چرا که تنها ۲۹ درصد مردم، مخالف این امر بودند.

زمانی که مهاجران، نسبتاً در کشور جدیدشان هضم و جذب شوند، این میزان بیشتر هم می‌شود. نتایج تحقیقی در آلمان نشان داد که وقتی مهاجران در کشور جدید خود کار پیدا کنند، به درآمد برسند، خود را عضو جدیدی از فرهنگ آن جامعه حس کنند و زبان مردم آن کشور را بیاموزند، شادی مردم بومی نیز بیشتر می‌شود. رابطه بین ادغام شدن و افزایش یافتن میزان شادی حتی در مورد خود مهاجران نیز پیچیده‌تر است.

لُب کلام همه تحقیق‌های مذکور این است که اگر شما در محل زندگی فعلی‌تان احساس شادی نمی‌کنید، می‌توانید با مهاجرت کردن، شادی بیشتری را برای خود به ارمغان بیاورید (البته اگر امکانش را داشته باشید). مقصد مهاجرت شما می‌تواند کشوری جدید و یا شهر بغل دستی‌تان باشد. البته شاید هم از مهاجرت کردن، ترس از چاله به چاه افتادن را داشته باشید. به هر حال، پژوهش‌هایی که بر روی مهاجران انجام شده نشان می‌دهد که احتمال بهتر شدن شرایط زندگی شما بالاست.

درس دومی که می‌توان از نتایج این تحقیق‌ها

کسب کرد، به کارآفرینی مربوط می‌شود. ارتباط بین روحیه کارآفرینی و شادی به طور سختگیرانه‌ای، یک ارتباط اقتصادی نیست. مهاجران زندگی خود را از صفر شروع می‌کنند: آن‌ها سرمایه‌های اجتماعی، دینی و زبانی خود را در معرض تهدید می‌گذارند. تنها سرمایه آن‌ها، امید به خود و آینده‌شان است. علاوه بر آن، سایه سنگین بازگشت به خانه‌ی اول را نیز دائماً بر سر خود حس می‌کنند. حال، این بازگشت چه به صورت مالی باشد یا چیزهای دیگر. این موضوع به مهاجر بودن یا نبودن آدمی مربوط نمی‌شود؛ هرکسی می‌تواند با شجاعت و امیدواری تلاش کند تا آینده‌ی درخشانی را برای خود رقم بزند. یک مثال غیراقتصادی می‌زنم: فرض کنید شما مجرد هستید و در زندگی‌تان احساس تنهایی می‌کنید. حال سعی کنید با طرح یک مسیر کارآفرینانه، به کسی که دوستش دارید، ابراز علاقه کنید. در اینجا شما قلب خود را در معرض شکسته شدن می‌گذارید. البته با علم اینکه توانایی شنیدن یک نه حتی تحقیرآمیز را داشته باشید.

و اما درس سوم: وقتی شما به هر تغییر بزرگی در زندگی‌تان دست می‌زنید، از جذب شدن با شرایط جدیدی که به وجود می‌آید، سود می‌برید. مقاومت در برابر تغییر می‌تواند اوضاع را سخت‌تر کند. برای مثال، اگر شما به مکان جدیدی نقل مکان کنید، به احتمال زیاد برای اینکه خانه جدیدتان را تا حد امکان، مانند خانه‌ی قبلی خود بچینید، وسوسه خواهید شد. در این صورت، احساس راحتی همیشگی را خواهید داشت. این را هم در نظر بگیرید که در این حین به صورت ناخودآگاه به خود می‌گویید که ای کاش نقل مکان نمی‌کردم. در عوض، عادات، ذائقه‌ها و چیزهایی را که دوست داشتید، تغییر دهید.

نتیجه: اگر می‌بینید که عده‌ی جدیدی در حال پیوستن به شهر، شرکت، مدرسه و یا نیایشگاه شما هستند، یادتان باشد که تاثیر این کار بر روی شما، به شیوه‌ای باز می‌گردد که شما با مهاجران برخورد می‌کنید. اگر با آن‌ها بد برخورد کنید، در واقع مسیر جنگ و جدل و در نتیجه ناخشنودی را انتخاب کرده‌اید. در عوض، با آن‌ها خوش رفتاری کنید و کمک‌شان کنید تا هرچه سریع‌تر جذب جامعه جدید خود شوند. این کار، هم به شما و هم به آن‌ها، احساس بهتری می‌دهد.

اگر شما تاکنون تجربه مهاجرت کردن را نداشته‌اید، بدانید که خیلی از افراد از سر دلخوشی مهاجرت نمی‌کنند. در بسیاری از کشورها، مهاجران به خاطر دلایل سیاسی، مورد تحقیر مردم قرار می‌گیرند. در واقع انسان‌ها گرایش دارند تا مهاجران را به عنوان موجوداتی تهدیدآمیز ببینند. احتمالاً دلیل این کار به جوامع اولیه انسانی باز می‌گردد چراکه در آن زمان، تازه‌واردان به عنوان یک تهدید جدید قلمداد می‌شدند.

نهادهایی مانند نهاد دین از ما خواسته‌اند تا با این پدیده به عنوان یک اخلاق ابتدایی انسانی، مبارزه کنیم. بسیاری از دولت‌ها و سازمان‌های اجتماعی نیز ما را به این کار دعوت کرده‌اند.

می‌توانیم این موضوع را بیشتر بسط دهیم: نیمه پر لیوان را در پدیده مهاجرت در نظر بگیریم. اینکه این پدیده برای هرکسی می‌تواند مطلوب باشد نه صرفاً برای تازه‌واردان. مهاجران برای همه ما سرمشق این هستند که چگونه بدون پذیرش وضع موجود می‌توان به زیستن ادامه داد. اینکه مکان و زمان تولد یافتن ما نمی‌تواند الزاماً ما را محدود کند. امری که قطعاً، تحسین و قدردانی هرکسی را و می‌دارد.



Diaspora

اسرا تميزگار

دانشجوی کارشناسی جامعه‌شناسی | دانشگاه علامه طباطبائی

تحرك مکانی افراد از دوران قدیم تا به حال وجود داشته و جماعت‌های انسانی همواره به دلایل متنوعی همچون دستیابی به معاش، امنیت و آینده ای بهتر، چه در داخل مرزهای ملی و چه به دلیل توسعه و سهولت حمل و نقل و ارتباطات، در ورای مرزهای جغرافیایی به مهاجرت دست زده‌اند. مهاجر بین‌المللی به فردی اطلاق می‌گردد که بیش از یک سال در کشوری غیر از کشور محل اقامت خود سکونت داشته باشد. گزارش‌های سازمان مهاجرت نشان می‌دهند که در سال ۱۹۹۰ تعداد مهاجران ۵۱ میلیون نفر گزارش شده است و طبق گزارش‌های اخیر، این رقم به ۲۷۲ میلیون نفر رسیده است.

از مهاجرت به عنوان «چرخه‌ی تحرك مکانی» یاد می‌شود که این چرخه را می‌توان در سه فاز مورد تحلیل قرار داد:

۱. دیاسپورا

۲. مهاجرت

۳. برون کوچی

تمرکز این تحقیق بر دیاسپورا و فراملی‌گرایی به عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی نوظهور در ادبیات مهاجرت است.

واژه دیاسپورا واژه‌ای است که طی زمان دچار تحول شده است. دیاسپورا ترکیبی است از دو واژه Dia به معنای اطراف و سرتاسر و Spiro به معنای منتشر کردن و پراکندن که در ادبیات مهاجرت به جماعت‌های دور از وطن گفته می‌شود. واژه دیاسپورا از آغاز قرن بیستم به تدریج افزون بر یهودیان به گروه‌های کمابیش بزرگی چون مهاجران ارمنی، ایرلندی و هندی نیز اطلاق شد که به دلایل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک وطن خود را ترک کرده و در جغرافیای دیگری ساکن شده بودند.

در تاریخ ایران شاهد پنج موج مهاجرت تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی، و سه موج پس از آن هستیم. پیچیدگی‌های مهاجرت و وجود معیارها و شاخص‌های گوناگون و مختلف برای تعریف آن،

دسترسی به آمار دقیق را تبدیل به کاری دشوار کرده است و این در حالی است که مهاجرت ایرانی، از جمله به دلیل سیاسی بودنش، پیچیدگی مضاعفی یافته که دسترسی به آمار قابل استناد را مشکل‌تر کرده است. با وجود این، شواهد آشکارا نشان دهنده‌ی افزایش گرایش به مهاجرت در سال‌های اخیر، به ویژه در میان جوانان به علت کمبود زیرساخت‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هستند.

این مطالعه در چارچوب پارادایم کیفی و با رویکردهای مردم نگارانه به صورت میدانی انجام شده و تکنیک‌های گردآوری داده‌ها، مصاحبه نیمه ساختار یافته از مهاجران ایرانی در سایر کشورها است.

سؤالات اصلی

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، پرسش‌های اصلی این تحقیق آن است که وطن و خانه در ذهن افراد مهاجر چطور جایی تعریف می‌شود؟ دیاسپورا چه تاثیری روی فرهنگ مهاجران ایرانی داشته است؟ آیا در دیاسپورای ایرانی افراد پس از مهاجرت، با وطن و با هموطنان مهاجر خود ارتباط عاطفی و همبستگی دارند یا خیر؟ و در نهایت تصور عموم از دیاسپورای ایرانی چیست؟

در تجربه‌ی مهاجرت، هویت به مثابه‌ی امری سیال و ترکیبی خود را بازتولید می‌نماید. مهاجر ایرانی با وضعیت احساسی دوگانه‌ای ما بین انتخاب وضعیت همانندگردی و هم‌رنگ جامعه‌ی میزبان شدن تا مقاومت در برابر این انحلال و تداوم ارتباط با ریشه‌های بومی، ملی، فرهنگی و دینی خود، در جدالی دائمی است. تولید فرهنگی در دیاسپورا به بازتعریف شدن شاخص‌های فرهنگ بومی با توجه به فضای جهانی شده که این امر به پیچیده شدن، هم‌گن شدن و گاه سنت زدایی از فرهنگ بومی می‌شود.

براساس مصاحبه‌های صورت گرفته وضعیت منعطفی که از آن به شکل گیری «فرهنگ بریکولاژ شده» یا فرهنگ ترکیبی یاد می‌شود که به تعامل

میان وطن واقعی و وطن متصور را نشان می‌دهد که در تصمیم‌گیری افراد در نحوه ارتباط با مبدأ و استراتژی بازگشت اثرگذار است. بر اساس داده‌های به دست آمده از این پژوهش با توجه به چندپارگی دیاسپورای ایرانی، مفهوم وطن به عنوان برساختی متصور در میان ذهنیت مصاحبه‌شوندگان سه بعد معنایی دارد: عاطفی/فرهنگی، ملی/جغرافیایی و مذهبی/سیاسی. در این راستا وطن موقعیتی بدون جغرافیای مشخص است که عموماً با نگرشی عاطفی/فرهنگی به آن نگریسته می‌شود و بخش ملی/جغرافیایی و مذهبی/سیاسی آن کم‌رنگ‌تر و مجادله‌برانگیزتر است. این فضای تعلقی، مجموعه‌ای از رویه‌ها، معانی و خاطرات است که از آن می‌توان تحت عنوان جغرافیای لرزان نام برد که بازه‌ی وسیعی دارد و در نوسان بوده و به صورت دینامیک در میان ذهنیت مصاحبه‌شوندگان چه به صورت فردی و چه گروهی، دائماً بازتولید می‌شود.

بر اساس این پژوهش میدانی به نظر می‌رسد وابستگی مهاجران به وطن در دیاسپورای ایرانی در سه سطح وابستگی قوی، وابستگی پاندولی و وابستگی ضعیف قابل تحلیل است. گروهی از مهاجران به فرهنگ بومی خود وابستگی قوی دارند و از تجربه‌ی مهاجرتی خود در قالب «زیستن در برزخ» یاد می‌کنند. این نکته در بالا بودن تمایل آن‌ها به بازگشت و نزدیکی به مهاجران هم‌قوم نمود می‌یابد.

بین داشتن تمنای خانه و تمنای بازگشت به خانه باید تفاوت قائل شد چرا که بسیاری از مصاحبه‌شوندگان گرچه وابستگی قوی به ایران به عنوان خانه داشتند ولی با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی کشور مبدأ در خصوص بازگشت با تردید صحبت می‌کردند. مهاجران ایرانی، وطن یا خانه را فضایی انتزاعی و ذهنی می‌دانند که لزوماً رویای بازگشت به آن، موقعیت جغرافیایی و عینی مشخصی را نشان نمی‌دهد، موقعیتی که می‌توان از آن به فرایند جغرافیایی زدایی از مکان یاد نمود.

دسته دوم در حالتی پاندولی وابستگی خود را توأمان به اینجا و آنجا، همه‌جا یا هیچ‌جا مرتبط

بین دو فرهنگ کمک کرده و به ساخت یابی هویت‌های پاندولی در میان مهاجران منجر می‌شود.

بسیاری از مهاجران به تعلق داشتن به فضایی تحت عنوان خانه احتیاج دارند و در بسیاری از موارد این نیاز در کشور میزبان و بعد از مهاجرت شکل می‌گیرد و یا تقویت می‌شود که از آن به «فرایند ساختن خانه می‌توان نام برد. در جریان زیستن در جغرافیا و فرهنگی متفاوت نیاز به تعلق مکانی به یک محل تولد مشترک و یک مبدأ مشترک به عنوان مهم‌ترین عامل شکل‌گیری دیاسپورا، نقشی حمایت‌گرانه و انسجام‌بخش دارد که کوهن به آن «طناب زندگی دیاسپوریک» می‌گوید.

در زبان آلمانی مرز ظریف میان تعاریف افراد از خانه با دو واژه هیم و هیمت به خوبی نشان داده می‌شود. هیم به معنای خانه، فضایی خیال‌اندود که فرد وابستگی قلبی و عاطفی به آن دارد و مملو از نمادها، ارزش‌ها و احساس تعلق است؛ درحالی که هیمت در جغرافیای وسیع‌تری تعریف و به کشور متبوع ارجاع می‌شود.

در نتیجه یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های هویت دیاسپوریک وجود خانه‌های چندگانه است. بر اساس این تحقیق در جمع ایرانیان خارج از کشور دو طیف مشخص وجود دارد:

تصور یک سری از افراد مورد بررسی از وطن یعنی همان ایران، تصویری کلیشه‌ای از ویرانه‌ای بود سرشار از اخبار بد و تلخ و سیاهی ناتمام که قرار نبود تا دهه‌های آتی بهبودی در آن حاصل شود. تکلیف این افراد مشخص بود و بازگشت، هیچ‌وقت به ذهنشان خطور نمی‌کرد و تمام تلاششان را می‌کردند تا زندگی را همان‌جا بسازند. یک‌سری از افراد دیگر هم تصویری که از ایران داشتند بیشتر از خود فریز شده‌شان از سال‌های خوش دور ناشی می‌شد، زمانی که کنار خانواده بودند، دور هم جمع بودند. تصویری خیالی و نوستالژیک و درآمیخته با فانتزی.

این مصاحبه با اشاره به «ذهن فریز شده مهاجر» و «نگاه نوستالژیک به خانه» به روشنی تفاوت آشکار

می‌دانند که این عدم قطعیت و دوگانه احساسی، در تعریف افراد از هویت خود تاثیر می‌گذارد. می‌توان به «هویت‌های سرگردان یا در سفر» اشاره کرد که به گسستگی و چندگانگی مفهوم هویت برای مهاجر اشاره دارد. به دلیل تمایل بالای مهاجران ایرانی به حفظ پیوندهای هویتی و وابستگی‌های عاطفی و تداوم ارتباط با وطن، سردرگمی فرد مهاجر نه تنها در جامعه میزبان بر تعریفش از خود تاثیر می‌گذارد بلکه به دلیل عدم ادغام مناسب و چالش‌های جایی مجدداً در ساختارهای موجود نوعی از سردرگمی هویتی را تجربه می‌نماید.

دسته سوم را می‌توان به عنوان مهاجران با سطح وابستگی ضعیف طبقه بندی کرد. برای این دسته از مصاحبه شوندگان سرزمین مادری «جغرافیایی مملو از سختی و چالش» تعریف می‌شود. در این دسته می‌توان از مهاجرانی که ادغام ساختاری و عاطفی عمیقی با جامعه میزبان تجربه نموده اند، پناهجویان، پناهندگان و مهاجران سیاسی نام برد. یکی از مطلوب‌ترین استراتژی‌های مورد استفاده توسط این دسته از مهاجران دوری گزیدن از ایرانی‌های حاضر در دیاسپورا و حضور حداقلی در برنامه‌ها و فضاهای ایرانی است. این گروه مصرف فرهنگی بسیار مشابهی با جامعه میزبان داشته و استفاده از زبان جدید را وجه تمایزبخش خود به عنوان سبیل همانندگردی می‌دانند.

ضمن تاکید بر ابهام معنایی دیاسپورای ایرانی، داشتن تصویری دقیق و بدون اسطوره سازی و آرمانی جلوه دادن بیهوده از واقعیت دیاسپورایی، نیاز اصلی جامعه است. تصویری که از ایرانیان خارج از کشور بین عموم افراد در داخل کشور بازتولید می‌شود جماعتی مرفه، نخبه و رضایت‌مند را نشان می‌دهد که بر «مهاجرت موفق» دلالت دارد در حالی که مطالعه میدانی این پژوهش نشان می‌دهد که این تصویر انتزاعی و فانتزی لزوماً ما به ازای خارجی ندارد و به هیچ وجه تعریف کاملی از دیاسپورای ایرانی نیست. در بازنمایی این تصویر کاریکاتوریزه شده توسط رسانه های جمعی، وجه نخبگی و برخورداری بسیار پررنگ شده و روایت «مهاجرت

شکست خورده»، شکاف‌ها و چالش‌ها و ناکامی‌ها مغفول مانده است. در نتیجه صدای در حاشیه ماندگان همچون مهاجران فاقد مدرک اقامتی، شاغلان در بازار سیاه و اقتصاد زیرزمینی، پناهجویان و یا اخراج شدگان در مسیر مانده و شنیده نمی‌شود.

این تصویر انتزاعی و کامیاب، در تقویت جریان های برونکوچی از ایران هم تاثیرگذار است. این حجم گسترده از تمنای رفتن را ناشی از میلی ارضا نشده است که در میان ذهنیت ایرانی شکل گرفته و عامل مهمی در فرایند تصمیم گیری به برون کوچی است. برای بسیاری از جوانان تصویر زندگی خارج از مرزهای ایران، تصویری آرمانی، فانتزی، گزینشی و دلخواه است که فارغ از چارچوب‌های تعریف شده در داخل کشور، امکان دستیابی سهل الوصول به تمامی نیازهای افراد را فراهم می‌سازد. خیالی فانتزی از رسیدن، بدون تلاشی درخور جهت عملیاتی کردن، وقتی بر بستر مشکلات عینی داخل کشور سوار می‌شود آسیب‌های گسترده‌ای در افزایش مهاجران بالقوه ایجاد و به شکل گیری «موج مهاجرت» منجر شده که گستره‌ی عظیمی از خانواده‌های ایرانی را دربرگرفته است.

منابع

فصل نامه علوم اجتماعی (علمی)، دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده: سعیده سعیدی، صفحه ۱۱۵ تا صفحه ۱۵۴، زمستان ۱۳۹۸، شماره ۸۷

فصل نامه علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده: طاهره خزایی، بهار ۱۳۹۹، صفحه ۷۱ تا صفحه ۱۰۸، شماره ۸۸، مقاله پژوهشی

مجله مطالعات اجتماعی ایران، بهار ۱۳۸۸، دوره دوم- شماره یک، نویسندگان: ناصر فکوهی و مرضیه ابراهیمی، صفحه ۱۱۱ تا صفحه ۱۳۸



” مهاجران ذهنی!

سارا کریمی

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته برنامه ریزی رفاه اجتماعی | دانشگاه علامه طباطبائی

“

این روزها در گوشه و کنار جامعه زمزمه‌های مهاجرت شنیده می‌شود. از شبکه‌های اجتماعی مجازی گرفته تا صحبت‌های عادی یک رهگذر که در آن کم و بیش جملاتی راجع به تمایل به مهاجرت شنیده می‌شود. انتشار اخبار مربوط به مهاجرت نخبگان علمی و ورزشی و رتبه‌های برتر کنکور در شبکه‌های اجتماعی و بازخورد مردم نسبت به آنها که ایران جایی برای زندگی کردن نیست.

بلاگری که مهاجرت کرده و از مکان جدید زندگی‌اش در شبکه‌های اجتماعی پست می‌گذارد؛ در قسمت کامنت‌های پست، افرادی کم و بیش کامنت گذاشته‌اند و جملاتی از قبیل: «خوش به حالت رفتی، اینجا جای زندگی کردن نیست..» دیده می‌شوند.

پیشنهاداتی دلسوزانه از طرف دوست و آشنا و فامیل و غریبه به آن‌هایی که جوان‌تر هستند و تاکید بر اینکه به زودی برای مهاجرت اقدام کنند؛ چه با پذیرش تحصیلی و چه با سرمایه‌گذاری در یک کشور مهاجرپذیر با شرایط مناسب؛ و فرصت‌های باقی مانده‌ی زندگی خود را از دست ندهند.

خانم ایکس در دهه‌ی سوم زندگی‌اش است و نگاه تلخی به گذشته دارد؛ سال‌هایی که به نظر خودش بی‌فایده سپری شده‌اند و او یکی از دلایل آن را پیگیری نکردن مسئله‌ی مهاجرت، پیش از دهه‌ی سوم زندگی‌اش می‌داند. اوضاعی که الان از آن راضی نیست چون هم سن و سالانش در سن او مهاجرت کرده‌اند و او بازنده‌ی این ماجراست.

آقای ایکس دانش آموخته‌ی ارشد فلان رشته با رتبه‌ی دو رقیمی از یکی از دانشگاه‌های برتر ایران است و اکنون به عنوان کارمند عادی کتابخانه مشغول به کار است. در صحبت‌هایش مدام از اوضاع نابسامان جامعه و پیشیمانی برای اقدام نکردن به مهاجرت می‌گوید.

گله و شکایت‌های مداوم رانندگان تاکسی از اوضاع نابسامان کشور و ساختارهای تحکیم شده که برای فرار از آنها چاره‌ای جز مهاجرت نیست و مثال‌هایی از این قبیل که از افراد مختلفی شنیده می‌شوند که در اکثریت آن‌ها حرفی مشترک به گوش می‌رسد و

آن هم گریز از اوضاعی که به این زودی امیدی به بهبود آن نیست.

افرادی که از زندگی کنونی خود رضایتی ندارند، جسمشان مانده اما قلبشان جای دیگری است. تمایل به مهاجرت دارند اما نمی‌توانند و در قالب صحبت‌های نصیحت‌گونه به مخاطبان‌شان سعی در آرام کردن خود دارند؛ صحبت‌هایی که گاهی در قالب یک درد و دل و گاهی در قالب یک تلنگر به مخاطب زده می‌شود و وی را در دوراهی مواجهه با این پرسش اضطراب برانگیز قرار می‌دهد: باید بماند یا برود؟ مخاطبانی که هر یک عنصری از جامعه را تشکیل می‌دهند که در فرایند ساختن و رشد دادن آن سهمی دارند اما در ضمیر ناخودآگاه آنها عنوان «اینجا جای زندگی کردن نیست» سد محکمی را پیش روی آن‌ها قرار می‌دهد که آنها را به عقب‌نشینی وا می‌دارد. زمزمه‌هایی که در عمل، اوضاع موجود را بهتر نمی‌کنند بلکه آن را بدتر هم می‌کنند. مانند شهری که سیل، آن را از جا برداشته و افراد با بانگ مداوم: «داریم غرق می‌شویم» هم خود را غرق می‌کنند، هم سایر افرادی را که خواهان نجات شهر هستند، به ورطه‌ی نابودی می‌کشانند.

نمی‌توان اوضاع نابسامان موجود را انکار کرد یا به طور قطعی راجع به بهبود یافتن آن نظر داد؛ اما در شرایطی که بیش از پیش نیاز به همبستگی افراد یک جامعه وجود دارد، مهاجرت نه تنها مرهمی بر زخم‌های کنونی نیست بلکه آن‌ها را عمیق‌تر هم می‌کند. در جامعه پدیده‌ای به نام سرایت اجتماعی وجود دارد. ابتدا همه چیز آرام است اما وقتی یکی از افراد به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کند، این طرز رفتار به سایر افراد هم منتقل می‌شود و به مرور زمان تمامی جامعه را در بر می‌گیرد؛ که معمولاً این فراگیر شدن به صورت احساسی‌گونه و فارغ از منطق است و بدون توجه به عواقب اجتماعی آن انجام می‌شود. جامعه در دست تک تک اعضای آن است که سرپا نگه داشته شده و در صورتی که هر یک از آنها اظهار ناتوانی نموده و پایه‌ی خود را رها کند، به مرور سایر پایه‌ها هم سست گردیده و سرانجام تمامی پایه‌ها رها می‌شوند و چیزی از جامعه باقی نخواهد ماند.



”

فرار از تهران و تهرانیت

پارمیس قهرمانی قاجار

کارشناسی جامعه‌شناسی | دانشگاه شهید بهشتی

“

مهاجرت یکی از پدیده‌های جمعیت‌شناسی و یکی از جنبه‌های تحلیل جمعیت است، پدیده‌ای که به نقل و انتقالات سکونت‌ی انسان از مکانی به مکان دیگر مربوط می‌شود. مهاجرت نقش بسیار مهمی در کاهش فقر و آسیب‌پذیری در خانواده‌های کم‌درآمد بازی می‌کند؛ و مردم به دلایل مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی، بلایای طبیعی و غیره زادگاه بومی خود را ترک می‌کنند. تاکنون در کشور ما اغلب مهاجرت‌ها از روستاها به سمت شهرها بوده است؛ اما در سال‌های اخیر شاهد بازگشت مهاجران از شهرها به سوی روستاها هستیم. لذا به نظر می‌رسد این مسئله شدت و رشد بیشتری به خود گرفته است. (علی بابایی و جمعه پور، ۱۳۹۵: ۹۲) به سخن دیگر در مقیاس ملی حرکت خطی مهاجران از سکونتگاه شهری به سوی سکونتگاه روستایی بنا به دلایل درمانی، بازنشستگی و غیره به مکان اولیه زادگاه و زندگی خویش قابل ملاحظه است.

مهاجرت از روستا به شهر نیز فرایندی است گریزنپذیر که با آهنگی متفاوت در تمام کشورهای جهان تجربه شده است و مخالفت با این پدیده عموماً در مقاطعی از تحقق این فرایند که آهنگ رشد مهاجرت شتابان می‌شود، تقریباً در همه جا به گونه‌ای یکسان دیده شده است. مطالعات بعمل آمده در خصوص جریان‌های مهاجرتی بین استان‌های کشور نشان می‌دهد که استان تهران بیشترین مهاجریذیری را دارد. برای مثال طی سال‌های ۸۵-۱۳۶۵ جمعیت کشور از حدود ۴۹ میلیون نفر به ۷۰ میلیون نفر افزایش یافته است. از سویی بیشترین سرمایه‌گذاری دولتی در این استان تمرکز دارد، همین مسئله مجموعه شهری تهران را با چالش‌های مختلفی از قبیل رشد سریع، پراکندگی نامتوازن فعالیت‌ها، روند رشد سریع کالبدی کانون‌های جمعیتی، نابرابری توزیع امکانات، آلودگی‌های زیست محیطی، مواجهه ساخته است. این در شرایطی است که مدل‌سازی وضعیت تهران بر اساس نظریه‌های مهاجرت در سه سطح کلان،

میان‌ه و خرد بیانگر تداوم مهاجرت طی سالیان آتی به تهران می‌باشد و واقعیت این است که طی دهه‌های آتی روند مهاجرت به منطقه شهری تهران همچنان تداوم خواهد داشت و اقدام نکردن در رفع این معضل تنها بر مشکلات و هزینه‌ها خواهد افزود. هرچند شکل مسلم مهاجرت‌ها عمدتاً این نوع مهاجرت (روستا به شهر) است، اما در سال‌های اخیر نتایج سرشماری بعضی از کشورها از جمله ایران، به ظهور روند جدیدی از مهاجرت داخلی-عمدتاً تحت عنوان برگشت جمعیت یا جریان ضد شهرنشینی نامیده می‌شود- اشاره داشته‌اند. گرچه از مهاجرت گریزی نیست ولی تعیین حجم، سرعت و جهت آن تابع نظام تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و هدایت آن است.

دو قطب

هر سکونتگاه دارای خصوصیات «رانش»، عواملی که افراد را ناراضی می‌کند و خصوصیات «جذب»، عواملی که باعث تشویق افراد به ماندن و مهاجرت کردن است، می‌باشد. شکل غالب مهاجرت در ایران، در گذشته‌های نه چندان دور حرکت یک سویه و عموماً بدون بازگشت روستاییان به شهرها بوده، اما طی دهه‌های اخیر الگوی دیگری تحت عنوان مهاجرت معکوس به نواحی روستایی کشور شکل گرفته است. براساس اطلاعات مرکز آمار ایران، البرز، گیلان و مازندران به ترتیب در صدر استان‌هایی هستند که از تهران مهاجر می‌پذیرند؛ آنها که می‌روند قید امکانات «تهران‌نشین بودن» را می‌زنند و در عوض از هوای آلوده‌ی این شهر و ازدحام تکراری‌اش می‌گریزند و استان‌هایی که بیشترین مهاجر را به استان تهران می‌فرستند؛ به ترتیب عبارت‌اند از: استان‌های آذربایجان شرقی، اردبیل، همدان، زنجان، کرمانشاه و لرستان. به طور کلی، پروژه‌های عمرانی با این هدف اجرا می‌شوند که با افزایش تولید و بهتر کردن کیفیت زندگی در روستاها، عوامل جذب را افزایش داده و از عوامل

حاکمان ساکن این شهر بودند و پروژه‌هایی که در این شهر ایجاد می‌شود، در هیچ جای ایران دیده نمی‌شود.» این جامعه‌شناس درباره دلایل جذابیت تهران که مهاجرت را برای ساکنان این شهر سخت می‌کند هم، می‌گوید: «ریچارد فلوریدا، نظریه‌پرداز آمریکایی در مسائل شهری درباره طبقه خلاق حرف می‌زند و این طبقه خلاق در تهران هم وجود دارد. عموم هنرمندان، نویسندگان و... در تهران زندگی می‌کنند و در این شهر دیده می‌شوند و رشد می‌کنند. تهران در دوره‌ای امکان ارتقای سیاسی و اجتماعی را برای گروهی فراهم کرده است و همین الان افراد حاضر در مدیریت‌های کلان، اکثراً مهاجرند ولی طبق نظر شخصی من، آن‌قدر که این افراد از تهران گرفتند، چیزی به تهران ندادند و بیشتر تهران را مصرف کردند.»

استراتژی

راهبرد اصلی تمامی برنامه‌ها باید توسعه و خوشبختی «مردم» باشد که ممکن است با تلاش و هزینه کمتر و سازگار با ظرفیت‌های طبیعی در مکان دیگری به دست آید. بنابراین موضوع مهم هدایت سرمایه‌گذاری‌ها به عنوان بستری برای عدالت اجتماعی و به تبع آن جلوگیری از مهاجرت‌های بی‌رویه و قطبی شدن توسعه می‌باشد. کنترل مستقیم جمعیت و جلوگیری از مهاجرت به علت مابینت با اصل آزادی انسان و مغایرت با اصول قانون اساسی و تجربیات ناموفق سایر کشورها در مورد مهار مهاجرت، کارایی نداشته و لذا باید به سیاست‌های جمعیتی هدایت‌شونده و غیرمستقیم روی آورد.

جذابیت ریشه شهرها باید دوباره احیا شود، درست است که روستاها ریشه شهرها هستند، اما یک مشکل اساسی این است که روستاها به دلایل سنتی و فرهنگی از مشارکت در تولید همگانی، یکپارچه شدن اراضی و از استفاده از روش‌های نوین تولید استقبال نمی‌کنند. اما اگر شرایط به نحوی

رانش بکاهند و در نتیجه، به تمایل افراد به باقی ماندن در روستا یا مهاجرت به روستا (و در نهایت، مهاجرت شهرنشینان به روستا) بیافزایند. جاذبه‌ها و کشش روستا از لحاظ آب و هوا، کم‌تراکمی و سکوت و آرامش آن، شهرنشینان را جذب خود می‌کند. بر اساس نظریات جمعیت‌شناختی نتیجه حاصله آن است که شهرنشینان وقتی در شرایطی (در روستا) هم وزن شرایط کنونی خودشان (در شهر) قرار می‌گیرند، و در عین حال می‌توانند از آرامش، هوای سالم و تغذیه جسمی و روحی مناسب بهره‌مند باشند، روستاها را جایگاهی بهتر در نظر خواهند گرفت. یافته‌های جمعه‌پور (۱۳۸۶) نشان می‌دهد که بین سطح توسعه روستاها و میزان مهاجرت رابطه معنی‌داری وجود دارد؛ هر چه روستاها از سطح توسعه بالایی برخوردار شوند، میزان مهاجرت روستا به شهر در آن‌ها کاهش می‌یابد. البته توجه به عمران روستایی در کشورهای در حال توسعه بسیار کمتر از کشورهای توسعه یافته است.

تهرانیت

«حسین ایمانی‌جاسمی»، جامعه‌شناس و عضو هیأت‌علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران به تمرکز امکانات، توجه رسانه به مرکز، و فضای سیاسی و فرهنگی تهران اشاره می‌کند و تفاوت پایتخت ایران با دیگر مناطق کشور در این زمینه‌ها را در اصطلاحی به نام «تهرانیت» تعریف می‌کند که همچنان عامل جذب مردم از دیگر نقاط کشور و همچنین حفظ شرایط کنونی است: «در پایتخت ایران تهرانیتی وجود دارد که این موضوع نه در مشهد و نه در اصفهان و نه دیگر شهرها، به‌خصوص برای زنان؛ چون در تهران امکان برای حضور زنان در جامعه بسیار بیشتر است. علاوه براین، امکان آزادی شخصی زنان در تهران بسیار بیشتر از شهرستان‌هاست. تهران فرهنگ شهری خاصی دارد که می‌شود با اصطلاح «تهرانیت» معرفی کرد. این شهر همیشه مهاجرپذیر بوده،

تغییر یابد، که ارتقای کیفیت زیستی و امکانات در روستا همراه با ارتقای سطح درآمد کشاورزی از هر واحد سطح باشد، زندگی در روستا جایگزین جذابی برای محیط آلوده‌ی پر هزینه‌ی شهری می‌شود، رونق اقتصادی در روستاها، اطرافیان و خانواده‌های مهاجر را به روستاها خواهد کشاند و مهاجرت، روند معکوس خواهد یافت و بازنشستگان با امید به زندگی در هوای سالم‌تر از شهرنشینی و یک مصرف کننده صرف، به روستانشینی با موقعیت تولیدکننده روی خواهند آورد.

منابع

افراخته، حسن، حجت پور، محمد. (۱۳۹۶) اقتصاد زیاده‌ای در روستاهای پیراشهری جنوب تهران، فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال ششم.

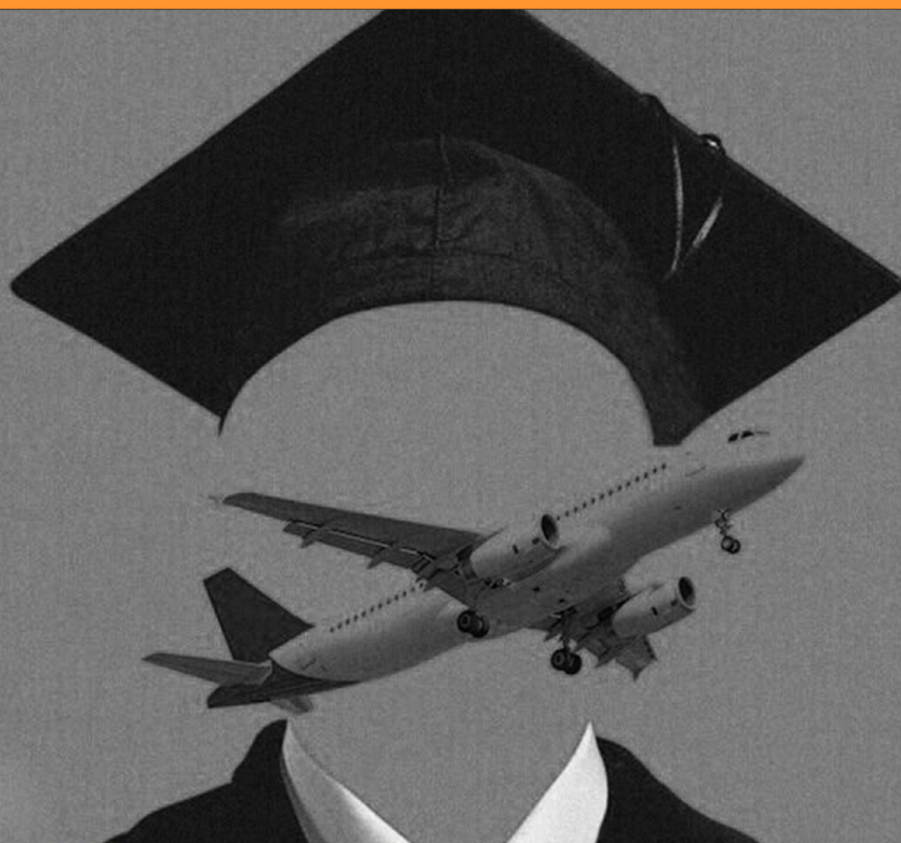
پیتته، ژان. (۱۳۶۹) مهاجرت روستائیان، ترجمه: محمد مومنی کاشی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

شیعه، اسماعیل. (۱۳۷۶) مقدمه‌ای بر مبانی برنامه‌ریزی شهری، تهران: انتشارات دانشگاه علم و صنعت ایران.

اردستانی، محسن. (۱۳۸۷) مبانی گردشگری روستایی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات

ازکیا، مصطفی. (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی توسعه، تهران: کلمه.





”

فرار به امید پرواز یا بازگشت به وطن؟!

ستایش شیر علی

دانشجوی کارشناسی جامعه‌شناسی | دانشگاه علامه طباطبائی

“

مهاجرت سودایی است که هر جوان ایرانی حداقل یک بار به آن فکر کرده است. شبکه‌های ماهواره‌ای مخصوصاً شبکه‌ی جنجالی من و تو در صدد این هستند که جوانان را به خروج از کشور دعوت کنند؛ اما خروجی بی‌بازگشت...

مهم‌ترین مسئله‌ای که جوانان را به سمت مهاجرت سوق می‌دهد، مسئله‌ی اشتغال و تناسب رشته‌ی تحصیلی با شغل است. سطح تحصیلات دانشگاهی و آکادمیک جوانان در سراسر کشور نسبت به گذشته از رتبه‌های بالاتری برخوردار بوده است و صاحب منصبان این عرصه، جای به کارگیری و ارج نهادن به این قشر بانگیزه و هدفمند با بی‌اعتمادی به آنها، سرمایه‌های علمی و اجتماعی کشور را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند؛ طوری که حتی داشتن شغلی ساده برای جوانان نیز آرزو می‌شود و همچنین کشورهایی که درکی از این سرمایه‌ها دارند، آنان را نادیده نمی‌گیرند و از آن‌ها استفاده می‌کنند.. حتی استفاده‌ی اِبراری!!

بسیاری از جوانان خوش فکر و با استعداد در حالی از ایران مهاجرت می‌کنند و نامشان در مراکز علمی معتبر و مشهور دنیا در کنار دانشمندان و اندیشمندان طراز اول و حتی بالاتر از آن‌ها به چشم می‌خورد، که در داخل کشور به دلیل بی‌اعتنایی به آن‌ها سودای مهاجرت در ذهنشان پررنگ‌تر شده که این رخداد از منظر صاحب‌نظران زنگ خطری برای ایران است.

«در کشور خودمان کار و انگیزه نیست.» عبارتی که ماحصل آن پدیده‌ی فرار مغزهاست، جوانانی که برای تحصیل از ایران می‌روند اما انگیزه‌ی کافی برای بازگشت ندارند؛ با عنایت به اینکه علت مهاجرت همیشه پیچیده بوده است، اما اصلی‌ترین علت آن شرایط اقتصادی است. با وضع نابسامانی که در حال حاضر شاهد آن هستیم و نارضایتی عمیقی که به چشم می‌خورد، امید به زندگی به شدت کاهش پیدا کرده و فکر رفتن از ایران پررنگ‌تر شده است. مشخصاً برای هیچ فردی زندگی در

کشور و سرزمینی غریبه با مردمانی که روح عاطفی متفاوتی دارند، سهل و ساده نیست و این مسئولان نظام هستند که باید شرایط بازگشت مهاجران و به ویژه نخبگان و استعدادهای درخشان این آب و خاک را فراهم آورند.

جدا از بحث علمی و آموزشی، گاهی جوانان برای تغییر شرایط زندگی خود اقدام به مهاجرت می‌کنند؛ چون با شرایط و عرف جامعه‌ی ایران سنجیتی ندارند و زندگی در ایران را عقب ماندن تلقی می‌کنند، در صورتی که هر کشوری از قانون و شرایط خودش برخوردار است.

کانادا و ترکیه دو کشوری هستند که ایرانیان تمایل زیادی برای انتخاب آن‌ها به عنوان کشور مقصد دارند؛ سیستم آموزشی و کیفیت زندگی بهتر، دو شاخص اصلی هستند که بدان توجه دارند، اما ترکیه به خاطر نزدیکی و شباهتی که به جامعه سنتی ایران دارد، حس غربت در آن کمتر است و از نظر دوست‌داران این کشور، شرایط ایده‌آل‌تری برای زندگی دارد. کانادا هم به خاطر شباهتی که به آمریکا دارد و تعداد زیاد ایرانی‌هایی که مقیم آن‌جا هستند، برای ایرانیان از نظر مهاجرت جذاب است. همچنین به گفته‌ی دبیر مرکز مطالعات جمعیتی ایران، بیشترین مهاجران ایرانی برای اقامت دائم، بیشتر ایالات متحده، کانادا، آلمان، سوئد، قطر، کویت و ترکیه را انتخاب می‌کنند.

چیزی که عیان است این است که شرایط حاکم در خارج از کشور و شرایط داخلی نابسامان ایران، عده کثیری از مردم، خصوصاً قشر جوان را به فکر مهاجرت انداخته است و رسانه‌های بیگانه از این فرصت سوءاستفاده می‌کنند تا تحقق رویاها و زندگی بهتر را در جای دیگری به غیر از ایران نشان دهند و البته دولت‌مردان ایران نیز خواه ناخواه به این روند کمک می‌کنند. کیفیت زندگی مطلوب کم‌ترین خواسته‌ای است که هر کسی از کشور خودش انتظار دارد...

به امید روزهای بهتر و بدون درد...



فرد یا جامعه؟

”

امید مهاجری

دانشجوی کارشناسی علوم اجتماعی | دانشگاه همدان

“

(نگاهی به تقابل منافع شخصی و تعهد اجتماعی در امر مهاجرت)

مهاجرت همیشه معنا و مفهومی دوگانه (خوب، بد) داشته است. تا وقتی به دلایل مهاجرت فرد مهاجر پی برده نشود نمیتوان عمل او را به درستی مورد قضاوت قرار داد. برخی از این دلایل یا اتفاقاتی که باعث میشود فرد تصمیم به مهاجرت بگیرد، آشکار و قابل رویت و بررسی است. اما همیشه لایه پنهانی وجود داشته که به راحتی قابل مشاهده نیست.

شاید در نگاه اول مهاجرت اقدامی لحظه ای یا مقطعی، در پاسخ به مشکلات فردی یا اجتماعی باشد؛ اما با نگاه دقیق تر میتوان لااقل درصد قابل توجهی از این مهاجرت ها را حاصل تقابلی طولانی، پر چالش و پنهان در درون فرد مهاجر دانست. تقابلی که در نهایت باید یک برنده داشته باشد.

تقابلی که انسان را در میان دوراهی های فراوانی قرار می دهد. دوراهی وطن یا غربت، آزادی یا تسلیم، پیشرفت یا سکون، آینده یا گذشته، و در نهایت من(فرد) یا ما (جامعه). انسانی که صفت «مدنی بالطبع» بودن را از ابتدای تولدش به همراه دارد. انسانی که در مراحل مختلف زندگی توسط نهاد هایی چون خانواده و مدرسه، اجتماعی تر از گذشته می شود. انسانی که مدام تحت تاثیر جامعه پذیری های متعددی بوده است، که در نهایت منجر به تفهیم و تثبیت اهمیت مفهوم جامعه و وطن، در لایه های بنیادین باورهایش شده است. حال باید انتخاب کند که زندگی و منافع شخصی اش را دنبال کند، یا برای جامعه و خانه اولش، بماند و قید پروازی بلند ز آشیانه را بزند.

وابستگی به خانه همیشه یکی از عوامل بازدارنده و چالش های مهم برای مهاجرت بوده است. ولی در مواقعی که جامعه به هر دلیلی پاسخگوی نیازهای اعضای خود نباشد، آرمان هایی چون آزادی، پیشرفت، آینده، حق زندگی و ... بر حس ناسیونالیستی فرد غلبه می کنند، و منجر به مهاجرت از خانه می شود. برخی معتقدند همین وابستگی

ملی، اجازه خروج نیروی انسانی از یک جامعه را نمی دهد؛ اما فراموش کرده اند، که در جهان کنونی فاصله، معنای سابق خود را از دست داده است.

انسان هایی که زمان قابل توجهی از روزمرگی خود را، در دهکده جهانی اینترنتی می گذرانند، که در لحظه از تمام نقاط دنیا با خبرند، از شرایط زندگی و فرصت های شغلی و اجتماعی در نقاط دیگر اطلاع دارند، و خود را هر لحظه در شرایط و مکان های متفاوتی تصور می کنند؛ قطعاً سفر کردن برایشان راحت تر از انسان گذشته است.

در دنیای حاضر، اگر جامعه ای با خیال اینکه، نیروی انسانی اش بخاطر مفاهیمی چون وطن پرستی، چشم بر زندگی و آینده خود می بندد؛ قطعاً خیال واهی ای کرده است. جوامع دیگر از نیروی انسانی ماهر و نیمه ماهر با کمال میل استقبال می کنند؛ چون همین نیروی انسانی یکی از شاه کلید های پیشرفت اجتماعی است. اگر جامعه مبدا بخواهد از لحاظ نیروی انسانی خود ضعیف و تهی نشود، ناچار به حفظ این نیرو برای بقا و پیشرفت خود می باشد؛ آن هم نه با اهرم زور و اجبار، بلکه با سیاست گذاری و برنامه های کلان و بلند مدت.

هر چقدر جامعه فرد مهاجر (مبدا) در ابعاد مختلف نظیر ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی، رفاهی و ... در سطح خوب و مطلوب باشد، احتمال مهاجرت کم تر خواهد بود؛ زیرا در این صورت منافع فردی و اجتماعی باهم همسو هستند. در این جامعه، فرد برای ساختن آینده ای بهتر برای خود، نیازی به رفتن ندارد. او می داند که تلاش و فعالیت های او، هم خود او را خواهد ساخت و هم جامعه اش را خواهد ساخت. هم رضایت قلبی از رسیدن به منافع شخصی را به دنبال خواهد داشت و هم مقبولیت اجتماعی را به بار می آورد. در این جوامع اگر مهاجرتی هم صورت گیرد، از روی اجبار نیست. با تغییر جوامع انسان ها هم تغییر کرده اند. انسان کنونی دیگر مانند بسیاری از پیشینیان خود، قادر به پذیرش بسیاری از ارزش های ساختگی جامعه

تاثیر خود قرار می دهد. و جامعه رو به سمت زوال می کند. از طرف دیگر هم اگر کفه ترازو به سمت جامعه سنگینی کند، زندگی فردی و مفاهیم بسیاری چون: آزادی، اراده، هدف و ... صدمه خواهند دید. جامعه ای که در آن، انسان، فرصت و امکان بروز و رشد بعد فردی خود را نداشته باشد، نمی توان آن را جامعه انسانی خطاب کرد.

با این اوصاف می توان حالت ایده آل این دوگانه همیشگی را، اعتدال میان آنها دانست. فرد برای جامعه و جامعه برای فرد. در صورت بهم خوردن این تعادل به هر سمتی، سرآغاز مشکلات مربوطه خواهد شد. مهاجرت نیز خود یکی از نتایج برهم خوردن این تعادل می باشد. حال اگر تلاش شود که این قضیه تا جای ممکن عادلانه شود، تا جایی که بتوان از تقابل جامعه و فرد، به تعامل جامعه و فرد برسیم، قطعاً بسیاری از مسائل اجتماعی از جمله مهاجرت های بی رویه، قابل تعدیل و کنترل خواهد شد.

نیست. انسان معاصر از یک محدوده سنی به بعد، مهاجرت را همواره یکی از گزینه های خود برای پیشرفت و زندگی می بیند. این جامعه (حاکمان جامعه) است که باید بداند که اگر دلایل منطقی برای ماندن اعضای خودش ایجاد نکند، محکوم به شکست است. اگر شهروند یک جامعه دلیلی برای ماندن نبیند، با وجود همه سختی های غربت و دوری از خانه، زندگی خود را درون کوله اش گذاشته، و به امید یافتن روز های روشن درمکانی دیگر، عازم مرحله جدیدی از زندگی اش می شود. و این واقعیت انکارناشدنی است.

با این شرایط میتوان به نتایج مشخصی رسید. از وقتی جامعه ای بوده، تقابل فرد و جامعه هم وجود داشته است. در امر مهاجرت نیز این تقابل به شدت قابل مشاهده است. بنظر می رسد بهترین وضعیت این تقابل در حالت نرمال آن می باشد. اگر کفه ترازو به سمت فردیت سنگینی کند، خودکامگی های اعضای جامعه، برای کل جامعه آفتی خواهند شد. تا جایی که زندگی اجتماعی همه افراد را تحت





” در جستجوی خوشبختی

لیلا عراقی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی | دانشگاه تهران

“

از تمام ناامیدی‌های کوچک و بزرگ خودش را به سرزمین آرزوها وصل می‌کند، به امر خیالی لکان، به آنچه هنوز تعین نیافته و او در قالب بهترین‌ها برای خودش تصویر می‌کند. از اشتیاقش برای رفتن می‌فهمم که فقط می‌خواهد برود به هر جا که اینجا نیست. غذایمان را می‌گیریم. جوجه چینی با آش رشته، از سر تعجب به هم نگاه می‌کنیم و لبخند معنی‌داری می‌زنیم. فکر می‌کنم چطور این ترکیب به ذهنشان رسیده، با اینکه اولین بار است در زندگی این ترکیب غذایی را می‌بینم به نظرم بیشتر از سر بی‌حوصلگی است تا خلاقیت! بی‌حوصلگی نهادینه شده اینجا هم تکرار شده است. گویی بی‌منطقی و شلختگی فکری حاکم بر همه چیز، خودش را به غذا هم رسانده و آنجا هم حکمفرمایی می‌کند. آش رشته سنتی است و جوجه چینی فرنگی. هیچ ربطی به هم ندارند و با هم خوردنشان معده را سنگین می‌کند، به طرز فاحشی این ترکیب بی‌ذوق است. انگار کسی این دو را کنار هم قرار داده تا ثابت کند همین است که هست! دلمان نمی‌خواهد فکر کنیم! شاید هم نوعی احساس پیوستگی یا هویت‌یابی با فرهنگ جهانی در تقابل با فرهنگ محلی است. هویت‌یابی با جوجه چینی برای توجیه آش رشته!

سکانس ۲: کتابخانه دانشکده

فرجه‌ی امتحانات است و کتابخانه شلوغ، بخصوص برای بچه‌های خوابگاهی این محیط بهترین جا برای تمرکز و درس خواندن است. تصمیم گرفتیم درخواست اضافه شدن روزها و ساعات استفاده از قرائت‌خانه را بدهیم. با اکراه برای دو هفته قبول کردند. خیلی مایوس کننده بود که حتی برای استفاده از کتابخانه و درس خواندن هم باید ثابت کنیم که بسیاری از دانشگاه‌های دنیا کتابخانه‌هایشان همواره باز است. این نیاز ارجاع به

این سکانس‌ها مشاهدات ۳ سال گذشته من هستند، می‌خواستم متن جدیدی بنویسم اما دیدم این مشاهدات با گذر زمان نه تنها کهنه نشده؛ بلکه هر روز بیش‌تر و بی‌رحم‌تر از گذشته تکرار شده‌اند. مهاجرت هر روز بیش از پیش بر تمام رفتارها و تصمیمات روزمره‌ی ما سایه می‌اندازد. امری که دقیقاً شناخته شده نیست اما تاثیر بسزایی در جهت دهی گفتارها و رفتارها دارد. این مراودات به ظاهر ساده و روزمره، سایه‌ی مهاجرت و تاثیرات آن، هزینه‌ی ماندن و امکان رفتن را هر روز برای ما باز تعریف می‌کنند. ۳ سال پیش نام متن را «در جستجوی خوشبختی»^۱ گذاشته بودم اما شاید بهتر باشد این نام را به "در جستجوی زندگی" تغییر دهم. ۳ سال پیش تمرکز بر تصویرسازی غیرواقعی سوژه‌ی آرزومند از خوشبختی بود، امروز هنوز این تصویر را دقیق نمی‌یابم اما با تمنای زنده ماندن و امید برای زندگی چه می‌توان کرد...

سکانس ۱: سلف دانشکده

با هم از پله‌های سلف پایین می‌رویم؛ عصبانی است و تند و تند دارد به من غر می‌زند، برای یک درخواست ساده در روال اداری آموزش و دانشگاه گیر افتاده و روزش را ضایع کرده‌اند. مطمئنم که پاسخگویی نیست و هیچکس اهمیتی به مشکلش نمی‌دهد، حتی من هم که دوستش هستم جایی در ته ذهنم حین غر زدن هایش، فکر می‌کنم چرا این قدر شاکی است؟! مگر نمی‌داند همین است؟ چرا هنوز عادت نکرده؟! سوال بی‌جایی است؛ می‌دانم او عادت نمی‌کند و من هم در واقع از این انتظارش برای بهتر بودن خوشم می‌آید، اما ناامید است، دنبال همه حرف‌ها مثل همیشه تکرار می‌کند: "من باید برم، واقعا داره از همه چیز اینجا حالم به هم می‌خوره، همش عصبیم". همیشه بعد

1- The Pursuit of happiness

برگرفته از فیلمی به همین نام که بر اساس زندگی واقعی و تلاش‌های فردی سیاهپوست در جامعه آمریکا برای دستیابی به خوشبختی ساخته شده است

بیرون در تمام امور زندگی مان، مانند طناب به دست و پایمان می‌پیچد. کشورهای خارجی همچون معیاری نامرئی و سنجهی عمل درست، برای هر امری نقش بازی می‌کنند. از آموزش تا بهداشت، از حمل و نقل تا ازدواج، از رفتار سیاستمداران تا زندگی مردم عادی. همواره چیزی در بیرون است که رو به آن زندگی صورت می‌گیرد.

سکانس ۳: خانه

به خانه می‌آیم، سرم درد می‌کند وقتی هوا آلوده است عجیب نیست، خبرها را چک می‌کنم باز هم فردا تعطیل است. ته ذهنم سلول‌ها با هم در حال بحث هستند یک عده می‌گویند: "دیدي، اینجا حتی درس هم نمی‌شود خواند" عده‌ای دیگر پاسخ می‌دهند: "نخیر! بازنمایی است، آنجا هم خبری نیست، خبری از دنیای آرمانی نیست، این تصاویر بازنمایی انتخاب شده است و کامل نیست." یک ساعت بی‌هدف در سایت‌ها می‌چرخم، از دیجی‌کالا تا سرچ دکترا! از ترکیه تا کانادا! بدون کوچک‌ترین هدف مشخصی! انگار فقط می‌خواهم مطمئن شوم خارج از این فضا "امکان‌ها" هنوز وجود دارند! انگار بعد از آلودگی هوا به همه چیز شک می‌کنم! وقتی نفس کشیدن را هم در این جهان از من گرفته‌اند، می‌خواهم مطمئن شوم امکان‌های دیگر پرواز نکرده باشند! حس می‌کنم ذهنم نسبت به "دسترس ناپذیر شدن ناگهانی" شرطی شده است! مرگ ناگهانی انسان‌ها، سقوط ناگهانی هواپیماها، جهش ناگهانی قیمت‌ها، تغییر ناگهانی قول‌ها، قطع ناگهانی اینترنت و... برای هر کاری به نفس احتیاج دارم اما امیدی ندارم که حتی برای این ابتدایی‌ترین حق حیات هم پنجره اعتراضی برایم باز باشد! در این زمان‌ها سلول‌های مغز که طرفدار رفتن هستند، قدرت می‌گیرند و شروع به تحقیر سلول‌های طرفدار ماندن می‌کنند!

سکانس ۴: فضای مجازی

در توییتر باز هم دعوا شده است. اخیراً بر سر هر مسئله‌ای ایرانیان داخل و ایرانیان خارج، موافقان رفتن و حامیان ماندن، طرفداران گریز و هواداران مقاومت به جان هم می‌افتند. کسی گفته: "مردم خود به فکر سلامتی‌شان نیستند وقتی ماشین بیرون می‌آورند؛ در اینجا (خارج) مردم اهمیت بیشتری به سلامتی و رعایت حقوق یکدیگر می‌دهند." دیگری پاسخ داده: "تو هنوز نمی‌فهمی مشکل از ساختار است، به فرض که نیاورند؛ حمل و نقل عمومی مشکل دارد و درصد کمی از آلودگی مربوط به ماشین‌های شخصی است." یکی دیگر اذعان به بدبختی کرده و دیگری نویسنده را محکوم کرده که وقتی خارج است در مورد مردمان تحت فشار ایران اعلام نظر نکند و آن یکی با حسرت نوشته: "خوش به حالتان که اینجا نیستید." لکان باور دارد که "آرزومندی انسان، آرزومندی دیگری است". لازم به ذکر است که در این آرزومندی عدالت نیز نقش بازی می‌کند. آرزومندی حول امید برای پیوستن یا به دست آوردن دیگری شکل می‌گیرد، اما همان‌طور که غسان حاج به خوبی بیان می‌کند توزیع امید مانند هر توزیع دیگری در جامعه، توزیعی نابرابر است. برخی در شبکه‌های امید جای دارند و برخی خارج از این شبکه‌ها هستند. نابرابری عیانی در آرزومندی هم وجود دارد. زندگی‌های روزمره‌ی بسیاری حول خواستن "دیگری" شکل گرفته‌اند. خواستن قوانین، سیاستمداران، رفتارها و محل زندگی دیگری. اما این خواستن منتج از خود دیگری، بالذات نیست. یعنی درواقع این کیفیت و نحوه‌ی بودن دیگری نیست که آرزومندی را حول آن شکل داده است بلکه میان ذهنیتی است که بر اساس شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل گرفته و مبنای آن نخواستن لحظه‌ی اکنون در این موقعیت جغرافیایی و تاریخی است.

رفتن می-کند. مستقیم و غیرمستقیم ایران را متعلق به گروهی خاص می‌داند. گروه خاص و قدرتمندی که حاضر به پاسخگویی نیست. "دیگری" اینجا مردم هستند، بی‌قدرتانی، که در گفتمان رسمی تبدیل به "دیگری بدون حق" شده‌اند.

هیچکدام از این دو رویکرد تصویری واقعی از مردم واقعی نمایش نمی‌دهند. مردمی که در یک محیط فرهنگی، تاریخی و زبانی جامعه‌پذیر شده و رشد کرده‌اند؛ روابط و جایگاه تعریف شده‌ای دارند و با مهارت‌هایی که امکان کسب آن را در طول زندگی به دست آورده‌اند امرار معاش می‌کنند، انتخاب‌هایی دارند و به دنبال "ترین‌ها" نیستند. نمی‌خواهند بهترین خانه، شیک‌ترین ماشین، خوشنام‌ترین دانشگاه یا پردرآمدترین شغل را داشته باشند. این رویکردی است که شبکه‌های ماهواره با خلق نیاز کاذب سعی در القای آن دارند، نیازی که اگر پذیرفته شود سود کلانی برای واسطه‌ها و کشور مبدأ ایجاد می‌کند. همزمان شبکه‌های داخلی سعی در ترسیم صبورترین، نجیب‌ترین و انقلابی‌ترین مردم را دارند، باز هم ترسیمی که در صورت پذیرش، منفعت استفاده از رانت حاکم را به اقلیتی خاص می‌دهد.

سکانس ۶: سازمان‌های دولتی

برای بیمه‌ی خویش فرما به شعبه ۲۲ تامین اجتماعی رفته‌ام. درخواستم را مطرح می‌کنم من را به ساختمانی دو کوچه بالاتر می‌فرستند و آنها مجدداً من را به ساختمان اول باز می‌گردانند. در صف ۴۰ نفر جلوی من هستند و فکر می‌کنم بدون این رفت و برگشت بیهوده شاید حداقل ۲۰ نفری جلو بودم. خانمی به باجه مراجعه می‌کند و می‌گوید به صورت آنلاین برای کارش وقت گرفته است. فکر می‌کنم چه جالب! من اصلاً نمی‌دانستم چنین امکانی در ایران هست، اما مسئول باجه که با بی‌تفاوتی دوست دارد دست به سرش کند، می‌گوید ۴ دقیقه از وقتش گذشته اما دختر اصرار

سکانس ۵: رادیو و تلویزیون ملی

در تاکسی نشسته‌ام و رادیو روشن است. گزارشگر در مورد رفتن ورزشکاران با مقامی مسئول مصاحبه می‌کند و او اصرار دارد که رفتن آن‌ها دلایل سیاسی ندارد، چند نفری بوده‌اند و به دلایل شخصی رفته‌اند و همه چیز مرتب و خوب است. این دیالوگ در ذهنم چرخ می‌زند و کمی عصبیم می‌کند. واقعا گمان می‌کنند تنها منبع خبری هستند یا از پنهان کردن واقعیت ابایی ندارند؟! یاد آن دیگری می‌افتم که در تلویزیون گفته بود: "هر کس مثل ما نیست و ناراحت است برود!". در برنامه‌ای دیگر مجری از مسئولی سوال می‌پرسد و مقام مسئول در پاسخ می‌گوید: "در ذهن مردم هم اگر این سوال باشد اما در ذهن تو نباید این سوال باشد، تو حق نداری از من سوال بپرسی، نهایتاً می‌توانی به دستاوردهایم افتخار کنی." مدت‌هاست که رادیو گوش نداده‌ام و تلویزیون ندیده‌ام، در دلم آرزو می‌کنم که ای کاش می‌توانستم برایش مالیات هم ندهم! البته این رویکرد رسانه‌های رسمی امری تازه نیست و قاعدتاً نباید عجیب باشد اما گویی دعوت پنهانی به رفتن دارد که عصبانیم می‌کند، گویی با رسانه‌های بیگانه در یک جبهه پیمان اتحادی نامیمون و سری بسته‌اند. شبکه‌های ماهواره‌ای دائم در پی تمام گزارش‌های خرابی و بی‌توجهی در مملکت، تصویر بچه‌های زباله‌گرد، محله‌ی بی‌آب و کشتن حیوانات، تبلیغی از آن سوی آب‌ها نمایش می‌دهند. در این نماها خانواده‌ای خوشحال در خانه‌ای مدرن و مجلل، کنار دریای نیلگون با لبخندی آسوده بازنمایی می‌شود. تصاویری ساده و اغراق شده از خوشبختی، آرامشی وصف ناشدنی که با سپردن دارایی خود به دست فلان وکیل یا فلان موسسه در کوتاه‌ترین زمان ممکن عمل می‌کند و مانند غول چراغ جادو زندگی رویایی برای شما در آن سوی آب‌ها ترتیب می‌دهد. از آن طرف هم تلویزیون ایران دعوت به

دارد که باجه را پیدا نمی‌کرده! با هم بحث می‌کنند و پیگیری دعوایشان از حوصله‌ام خارج است. تنها این گفته‌ی مسئول باجه مثل سیلی توی گوشم می‌خورد، می‌گوید: "مگر اینجا سوئیس است؟" این جمله‌ی تکراری و آزاردهنده حاوی این بار معنایی است که "از آنجایی که همه می‌دانیم اینجا سوئیس نیست لطفاً هیچ‌گونه انتظاری نداشته باشید." به طور دقیق‌تر چون اینجا سوئیس نیست هیچ مسئولیتی پذیرفته نمی‌شود. دوست دارم بلند شوم و بگویم: "اینجا سوئیس نیست اما آدم‌ها همه جا محترم هستند و لازم است به کارشان توجه شود، این احترام نباید با موقعیت مکانی ایجاد شود، در عین حال چه مشکلی پیش می‌آید که این توجه و احترام را شما در همین مکان و همین زمان ایجاد کنید؟!" خب مشخص است که نه بلند شدم و نه حرفی زدم چون احتمالاً وارد بحثی بیهوده و خسته‌کننده می‌شدم؛ از من اصرار بر اصلاح و غلط بودن شیوه‌ی رفتار و سیستم فعلی و از مسئول مربوطه، انکار و دفاع از رفتارشان. احتمالاً احساس مسئولیت می‌کند که مبدا به تنهایی باعث شود ما برای لحظاتی حس زندگی در سوئیس را پیدا کنیم! تکرار و حضور همه جایی یک تصویر یکسان، جمله و تصویری که تکرار می‌کند "اینجا سوئیس نیست و قرار هم نیست سوئیس بشود پس حد انتظارات خود را پایین و پایین تر بیاورید، آنقدر پایین که اگر چیزی برایتان نماند به راحتی بروید." این جمله در مجموعه فرآیندهای اجتماعی است که به کردارها و ایده‌ها و باورهای مشخص و معین حول "خاص بودن خارج، درخواست این خاص‌بودگی و خروج از وطن برای به دست آوردن آن" مشروعیت می‌بخشد و به تعبیر پیتر برگر "ساختارهای موجه ساز" را ایجاد می‌کند، در نتیجه این دیدگاه‌ها به راحتی پذیرفته می‌شوند.

سکانس ۷: پرفرمنس در فرودگاه

فیلمی در فضای مجازی از پرفرمنسی برای ماندن در وطن منتشر شده است. آهنگی به نام "به دلتنگیش نمی‌ارزه" در فرودگاه اجرا می‌شود. قرار است افراد را از دلتنگی پس از رفتن مطلع کند و آنها را به ماندن ترغیب نماید، اما در عمل باز هم دلیلی دیگر برای دعاها و بحث‌های مجازی است. عده‌ای می‌گویند امکان‌های بیشتری را تجربه کرده‌اند و می‌ارزد و عده‌ای نظری خلاف این دارند. نهایتاً گروهی هم برای فیصله اوضاع آن را امری بسیار شخصی می‌دانند و می‌گویند نسخه‌ی واحدی ندارد. به نظر می‌آید این عکس‌العمل‌ها بیشتر برای اطمینان دادن به خود فرد است، اطمینان از اینکه تصمیمش برای "ماندن" یا "رفتن" صحیح بوده، برای ساکن کردن این هویت سیال است، برای اینکه فرد در بین دنیاها، حس کند در جایی آرامش گرفته و به قطعیت چنگ بزند. هومی بابا معتقد است که مهاجران، فضایی بینابینی را تجربه می‌کنند که مبدأ را به مقصد و هویت مهاجر را به هر دو پیوند می‌زند. مبدأ برای آنان مربوط به گذشته و ایستاست و مقصد در پویایی و در حال ادامه دارد. به نظرم سایه‌ی مهاجرت برای آنان که مهاجرت را تجربه نکرده‌اند نیز فضای بینابینی به وجود آورده است. این فضا برای مشتاقان مهاجرت نوید سرزمین آرزوها و برای آن‌هایی که تمایلی ندارند امکانی است که هر از گاهی پررنگ می‌شود. هویت‌های "بینابینی" درگیر در این پیچیدگی، در وضعیتی هیبریدی و متصل به دو مکان، در آستانه‌ی تردید و ابهام، تمایل به تعیین تکلیف وضعیت دارند.

سکانس ۸: خانواده

"سیستم درمانی کانادا دولتی است، بنابراین در صورت بروز بیماری و کسالت ابتدا باید به پزشک خانواده مراجعه کنید و در صورت صلاحدید او به

مهاجرت بر ماندن" امر مفروض در پس زمینه است، موضوعی که همیشه حاضر است و لازم است هر گفتگویی بدون زیر سوال بردن این تصویر کامل و بی عیب و نقص صورت بگیرد.

در این مهد، در این سرزمینی که مرگ و خشونت در آن به چشم می خورد، در زیر پوست این شهر آلوده و در امتداد تمام بی تدبیری های تصمیم گیران نالایق، مردمانی زنده هستند. مطمئن نیستم که هنوز می توانم از عبارت «زندگی در جریان است» استفاده کنم. ورای تمام رفتن ها عده ی بسیار زیادی مانده اند و هستند و بنا به جبر بودن، ناچار به زندگی... این زندگی در حال و اکنون در زیر سایه ی گفتمان غالب «رفتن» گم شده است. گویی آنچه اینجا در جریان است به هیچ وجه زندگی نیست بلکه قرار است زندگی در مکانی دور و در جایی از آینده شروع بشود... شاید مهم ترین سوال در مسئله ی مهاجرت، اکنون این باشد که آیا جز رفتن راه دیگری برای بازگشت به آغوش زندگی وجود دارد؟

متخصص مربوطه معرفی می شوید. ممکن است ماه ها در صف انتظار برای دیدن متخصص بمانید. درست است که حداقل امکاناتی به همه می دهد اما این سیستم هم لابی سنگینی برای عدم ورود بسیاری از پزشکان دارد زیرا افرادی که در حال حاضر در سیستم حضور دارند تمایلی ندارند که رانت خود را با دیگر پزشکان سهیم شوند و نهایتاً خروجی سیستم به ضرر مردم عادی و مراجعان است." این نطقی است که در انتقاد از سیستم بهداشتی کانادا برای خانواده ام ایراد می کنم. عمه در یک کلام و با بی تفاوتی می گوید: "حتماً اشتباه فهمیدی، اگر اینطور بود که هرکسی می رفت اونجا این قدر راضی نبود." مسئله این است که سیستم درمانی خارج هم مانند همه چیزش باید بی عیب و نقص باشد، هر چیزی که آنجاست حتماً از ایرانی اش بهتر و کامل تر است. میل ارضا نشده ی سوژه ی آرزومند تکاملی را در ورای مرزهای ملی تصور می کند که با چند جمله ی من مطمئناً نه تغییر می کند و نه راضی می شود. بنابراین من در پاسخ عمه سکوت اختیار می کنم. "اولویت





”

معرفی فیلم

نسترن صارمی

دانش آموخته دکتری فلسفه هنر و ادبیات | دانشگاه هنر تهران

“

این جستجو «برنا» پسر مرد نیز در پی یافتن عینک گمشده اش است. جستجوی همزمان پدر و پسر مسایلی را ایجاد می‌کند.

آقای هالو (۱۳۴۹)

فیلمی از داریوش مهرجویی است که در سال ۱۳۴۹ براساس نمایشنامه‌ای از علی نصیریان ساخته شده است. آقای هالو (با بازی علی نصیریان) از شهرستان به تهران می‌آید که ازدواج کند. اما اتفاقی که در این مهاجرت می‌افتد، تفاوت فرهنگ ها و رفتارهای این مرد با مردمان تهران است. این فیلم مهاجرت از روستا به شهر را بازگو میکند که به خوبی میتوان اختلافات فرهنگی و اجتماعی را در مسیر فیلم مشاهده نمود. تضاد میان رفتارهای مردمان شهر و "آقای هالو" بیننده را به خوبی متوجه این اختلافات می‌کند.



جدایی نادر از سیمین (۱۳۸۹)

"جدایی نادر از سیمین" فیلمی است که در آن هر شخصیت مهم سعی می‌کند زندگی خوبی را در مرزهای یک دین داشته باشد. این که آنها را به ناهماهنگی سوق می‌دهد و آنها را در برابر قاضی مطرح می‌کند، به این دلیل است که هیچ لیستی از قوانین نمی‌تواند احساسات انسانی را در نظر بگیرد. گرچه موضوع و محور اصلی فیلم مهاجرت نیست ولی میتوان گفت تمامی اتفاقات ما را به مسئله مهاجرت طبقه‌بندی متوسط با هدف رسیدن به زندگی بهتر و با کیفیت تر برای نسل بعدی خود اتفاق می‌افتد. این فیلم ها پرتنه مفیدی از ایران امروز ارائه می‌دهند.



بازتاب امری که از قبل از انقلاب تا به امروز، بخشی از دل مشغولی‌های جوانان کمال جوی این سرزمین را شکل داده است، در سینما و فیلم‌های ایرانی نیز به چشم می‌خورد. اما اینبار به جای رویکردی تبلیغاتی به این پدیده، با نگاهی رئالیستی، امکان بحث درباره‌ی مزایا و مشکلات اجتماعی و فرهنگی این تصمیم میسر می‌شود.

در غربت (۱۳۵۴)

حسین (پرویز صیاد)، کارگر مهاجر ترک، در کارخانه پرس کاری در آلمان غربی کار می‌کند. او هر روز بعد از کار با مترو به محله‌ی کروتیزبرگ برلین می‌رود، که در آنجا با چند کارگر هموطنش در یک مجتمع مسکونی زندگی می‌کند. آنها، که قادر نیستند با مردم و محیط اطرافشان ارتباط برقرار کنند، زندگی یکنواخت و اندوه باری دارند. روزی هم اتاق حسین، که از این وضع به تنگ آمده، چمدان خود را می‌بندد و آپارتمان محل سکونتش را به قصد بازگشت به وطن ترک می‌کند.



آبادانی‌ها (۱۳۷۱)

فیلمی به کارگردانی و نویسندگی کیانوش عیاری محصول سال ۱۳۷۱ است. این فیلم اقتباسی مستقیم و ایرانیزه شده از فیلم دزدان دوچرخه ساخته دسیکا است که به این مسئله در تیتراژ ابتدایی فیلم نیز اشاره می‌شود.

اتومبیل یک مهاجر جنگی مقیم تهران به سرقت برده می‌شود. او همراه پسرش جستجویی ناامیدکننده را برای یافتن تنها دارائیش آغاز می‌کنند. در این بین او با مردی آشنا می‌شود به اقتضای حرفه اش می‌تواند وی را در ردیابی اتومبیل مسروقه کمک کند. طی



